

رهائی



نشریه
گروه اتحاد کمونیستی

شماره ۳
آذر ماه ۱۳۵۷

درگذرگاه انقلاب

بر فراری دولت نظامی بمتزله رها کردن آخربس تبر شرکش رژیم شاه است . و بچاک افتادن صدها شهید و هزاران زخمی بمتنا به اعلام نهائی جنگ نا بآخر مردم زحمتکش با رژیم او . این اقدام از نظر رژیم اجتنابنا پذیر ، سقوط رژیم را اجتنابپذیر کرده است . و این حقیقت را مینوان حتی از موضعگریهای اخیر باره ای زنیروهاشی که نا دیروز در ضرورت سقوط رژیم شاه مردم بودند بخوبی مشاهده کرد . دولت نظامی در هر حال ماندنی نیست . با این دولت رسماً زمام امور را از دست شاه خواهد گرفت و شبه کودتای فعلی را بصورت کودتای کامل در خواهد آورد و با اینکه جای خود را به یک دولت غیر نظامی خواهد داد . دولت ملی ، یا دولت ائتلافی ، بر حسبآنکه شرایط چه بطلبند .

دکتر سنجابی در سفر اخیر خود به پاریس نتوانست موافقت آیت الله خمینی را برای شرکت جبهه ملی در کابینه ائتلافی یا کابینه ملی (در عین ایفاء شاه) جلب کند . و بدیهی است که جبهه ملی در مرحله کنونی بدون داشتن حمایت خمینی قادر به حکومت نیست . جبهه ملی اگر بدون موافقت خمینی تشکیل دولت میداد بیجا مجبور بود با تظاهر کنندگان مقابله خشن کند که سقوط سریعتر مسلم بود ، و با باید با مخالفین مدارا میکرد که در اینصورت نیز مطلقاً قادر به حکومت نبود . بنا بر این عدم موافقت خمینی بسا تشکیل چنین کابینه‌هایی ، جبهه (و در حقیقت بخشی از جبهه) را در حال حاضر به اتخاذ موضع بیطرف قاطع تر از گذشته در مورد این امر مجبور کرده است . این امر از یک جانب راست روی بیشتر از پیشش بخش دیگری از جبهه را روشن تر کرد و چند نفر از رهبران او داشت که علناً خلع شاه را بعنوان شرط مقدم تشکیل کابینه نشمرند ، و از جانب دیگر موجب دستگیری سنجابی که شرکت در کابینه ائتلافی یا تشکیل کابینه ملی در شرایط کنونی را غیر مقدور دیده است ، شد . بنا بر این ، بطور مشخص با کم شدن امکان تشکیل کابینه‌هایی از این قبیل در شرایط حاضر ، مسئله پیش از پیش بر امر بقا یا طرد

★ امروز پاائینی‌ها نمیخواهد و بالائی‌ها نمیتوانند ، و بنا بر این شرایط نوعی انقلاب آماده است . نوع این انقلاب را مضمون آنچه که پاائینی‌ها نمیخواهند - یعنی رژیم شاه و آن بالائی‌هایی که نمیتوانند - یعنی باز رژیم شاه - معین میکند . این انقلاب انقلابی است که هدف خود را سرنگونی رژیم شاه دارد . یعنی بسک انقلاب سیاسی است . هنوز نه پاائینی‌ها تخواستن سیستم سرمایه‌داری را در کل هدف گرفته‌اند و نه سیستم سرمایه‌داری همه امکانات خود را از دست داده و بکلی ناتوان شده است . هدف مبارزات کنونی امحاء سیستم سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم نیست و بنا بر این ، انقلاب کنونی ، انقلاب اجتماعی نیست . هنوز تا روزی که اینها هدف شوند فاصله داریم ، هنوز کمبودهای فراوان داریم ، هنوز شرایط عینی و ذهنی از جهت انقلاب اجتماعی در مرحله تدارک است . با این نکات نیز در همین مقاله اشاره شده است .

★ این امر که آیا انقلاب سیاسی کنونی حتی در صورت سقوط شاه پیروز خواهد شد یا نه باین بستگی دارد که جانشین حکومت او چه باشد . اگر شاه بیرون رود ، رژیم اروپا همه دستگاہ‌های سرکوبش و بیاط سلطنتت از میان برداشته شود و فشر جدیدی حکومت برسد ، این انقلاب سیاسی پیروز خواهد بود . انقلاب سیاسی پیروزی که صرفاً یک گام در جهت انقلاب اجتماعی است ، نه کمتر و نه بیشتر . ولی این گام بدون شک در تسهیل شرایط نقش مهمی را بازی خواهد کرد ، و هم از اینروست که همه معتقدین به انقلاب اجتماعی ، همه کمونیستها ، باید جهت پیروزی این انقلاب سیاسی از هیچ اقدامی فروگذار نکنند . انقلاب سیاسی نهایت‌کنار نیست ، ابتدای کار است ، مدخل است ، و بسیار مهم است . در این انقلاب است که همکاری همه نیروهای ضد سرمایه‌داری ، همه نیروهای معتقد به ضرورت انقلاب اجتماعی جان میگیرد و معنای ملموس می‌یابد . زمینه سازی انقلاب سوسیالیستی ، در این مرحله تدارک است که امکان تحقق پیدا میکند . اعتلاء کنونی جنبش کارگری یکی از شروط مقدم برای گسترش کار و فعالیت را هم اکنون دست داده است .

با میند آینسده

نقش روحانیون در گذار قدرت

پاره‌ای از مذهبی‌های متعصب در توضیح علت وسعت سی نظیر جنبش
نوده‌ای اخیر معتقدند که دلایل موجوده گسترش عظیم جنبش را توضیح
نمی‌دهند بنا بر این قطعاً دست‌غیب در کار است .
عده‌ای از مائوئیست‌ها معتقدند که همواره شرایط انقلابی در
ایران وجود داشته است بنا بر این وضع فعلی هیچ چیز را تغییر
نمیدهد بلکه صحت نظر آنها را میرساند .

برای کسانی که از این دو فضا نشینند و حل همه مسائل
پراختی با دست‌غیب و وجود جاودانه شرایط انقلابی برایشان توضیح
داده نمی‌شود ، بررسی جدی علل و موجبات جنبش اخیر مطرح است .
مسئله دیگر اینکه روحانیون بطور سیاست‌های رهبری مبارزات
را بدست گرفته‌اند ، بخش‌هایی با رژیم لاس میزنند و بخش‌هایی
مبارزه میکنند اما توأم با به کارزار آنتی کمونیستی دامن میزنند .
" حزب طبقه کارگر " و " حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران "
و کاریکاتورهای دیگر نیز تماشاچی هستند . ضرورت بررسی علل سر-
مستنه شدن فعلی نقش روحانیون ، انگیزه و برنامه آنان ، وظیفه
نیروهای چپ و چشم انداز آینده لازم به تأکید است .
نوشته حاضر کوششی است در پاسخگویی به جنبه‌هایی از این-
مسائل .

★ ★ ★

بحران اقتصادی و سیاسی رژیم بر آمد سلسله عوامل متعددی
است که آنها از بحرانهای کلاسیک ماهوی سرمایه داری (بحران های
ادواری) متمایز میکند گرچه چنانکه خواهیم دید بی‌رابطه با آن نیز
نیست .

در رساله " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروها
چپ " و نیز در نشریه رهائی شماره ۱ ، پاره‌ای از علل بحران
اقتصادی و سیاسی را شرح دادیم . در اینجا رهوس مطالب را ذکر
میکنیم تا بتوانیم تأکید ضروری را بر پاره‌ای از آنها بنمائیم .

عمده ترین این علل عبارت بودند از :

- ۱ - رشد سریع بوروکراسی و میلیتاریسم و تخصیص بخش عمده در آمد نفت در این جهات (جهاتی که غیر مولد و تورم زا هستند) .
- ۲ - عوارض بحران جهانی سرمایه داری (تشدید تورم) .
- ۳ - خصلت ویژه و رشد سریع و بی برنامه سرمایه داری منحط و دفورمه ایران، قدرت مطلق بانکداری و شرکات (بخش بوروکرات - نظامی) .
- ۴ - نارضایتی بخش خصوصی سرمایه داری و عدم تأمین آنها بحدی که آنها را از سرمایه گذاری با دید دراز مدت باز میدارد .
- ۵ - مسائلی مانند استبداد و فساد و ... غیره که گرچه خود معلول و محصول نظام حاکم بر ایران هستند ممیذاً ملحوظ عمیق و شدت خود، به علتی جهت تشدید بحران مبدل شده اند.

سقوط آهنگ رشد تولید ناخالص ملی.

نسبی و واقعی

تولید ناخالص ملی (G N P) پس از انقلاب سفید سریعاً رشد یافت . رشد در دهه اول فسماً بخاطر تبدیل ثروت های راكد به سرمایه (سلطه همه جاتیه صنایع سرمایه داری) و فسماً بخاطر ازدیاد در آمد نفت بود . علیرغم نشئت در کشاورزی و سقوط سطح تولید به نسبت جمعیت در این رشته ، آهنگ رشد در زمینه های دیگر بقدری بالا بود که تولید ناخالص ملی افزایش بسیار یافته بود . ارقامی که مراجع مختلف دولتی در این سالها داده اند (سالنامه بین ۱۵ تا ۴۲٪) با آنکه غلو آمیز هستند ممیذاً بکلی بی اساس نیستند* در آمد ناخالص ملی حتی از تولید ناخالص ملی نیز سریعتر رشد کرد . رشد سرطانی " بخش خدمات " لوجب تفارق بیشتر از حد در آمد و تولید

* مطابق آمار دولتی تولید ناخالص ملی در سالهای ۶۰ سالنامه حدود ۸٪ ، در سالهای ۷۲-۷۳ (قبل از ازدیاد در آمد نفت) سالنامه ۱۴/۲ در صد و در سالهای بعد بین ۳۰ تا ۴۲ در صد افزایش یافته است .
 † - بخش خدمات در سال ۶۰-۱۹۵۹ ۳۱/۵ درصد تولید ناخالص داخلی را تشکیل میداد، در سال ۷۵-۱۹۷۴ این رقم به ۳۹/۵ در صد رسید (در همین سال محصول صنعتی فقط ۱۶/۱ در صد را تشکیل میداد)

ملی شد. در آمد سرانه به ادعای دولت از ۱۵۰ دلار در سال ۶۶ به ۴۸۰ دلار در سال ۷۳ رسید. این امر که توزیع این درآمد چقدر نامتساوی بود، این امر که "بخش خدمات" نه خدمات واقعی و ضروری بلکه "خدمات" بوروکراسی اداری و نظامی را در بر میگرفت از لحاظ ایجاد رونق ظاهری و کاذب علی‌المویه بود. این واقعیت نظام سرمایه‌داری است و جز این نمیتواند باشد.

ازدیاد در آمد نفت از ۲/۲ میلیارد دلار در سال ۷۲ - ۷۳ به بیش از ۲۰ میلیارد دلار در سال ۷۳ - ۷۴، امکانات رژیم را بطور موقت مدها برابر کرد. در این زمینه توضیحی ضروری است:

هنگامی که قیمت یک کالا ناگهان دوبرابر میشود، نفع چند برابر میگردد. بطور مثال اگر قیمت یک کالا ۲۰ ریال باشد و متصوراً ۱۸ ریال هزینه تولید و توزیع آن باشد، نفع سرمایه‌دار از هر قلم کالا $(20-18)=2$ ریال خواهد بود. حال اگر قیمت کالا ناگهان دوبرابر (۴۰ ریال) شود، نفع بلافاصله سرمایه‌دار $22(40-18)$ ریال یعنی ۱۱ برابر قبل خواهد بود (البته اگر در این مدت زمان هزینه تولید اضافه شود باید ملحوظ گردد). در مورد جهش درآمد نفت ایران هزینه تولید نه تنها اضافه نشد بلکه بخاطر اتوماسیون کاهش نیز یافت. با این ترتیب مشاهده میشود که چهار برابر شدن ناگهانی قیمت نفت و نیز ازدیاد استخراج آن چه گشایش عظیم و باورنکردنی ناگهانی برای رژیم ایجاد کرد. ابعاد واقعی ازدیاد امکانات در اثر ازدیاد درآمد نفت از ۲/۲ میلیارد دلار به بیش از ۲۰ میلیارد دلار بدین طریق نه نسبت ساده تفاوت ۲/۲ میلیارد به ۲۰ میلیارد بلکه بصورت جهشی روشن میشود. (وطبعی است که رژیم چنین وانمود میکند که این افزایش درآمد متساویاً توزیع شده و مفتخرانه اعلام مینماید که درآمد سرانه به حدود ۲۰۰۰ دلار افزایش یافته است).

بهر حال طبیعی بود که این افزایش ناگهانی درآمد بسیاری

• در سرمایه‌داری اگر مایلک فقرا به $\frac{1}{4}$ تغلیل یابد و مایلک ثروتمندان سه برابر شود، در آمد ملی افزایش می‌یابد! (چون بیش از ۵۰٪ ثروت جامعه در دست ثروتمندان است). بنابراین این طبیعی است که آمارگران بورژوازی تکیه را بر میزان در آمد ملی (و درآمد سرانه) میگذارند و به مسئله اختلافات طبقاتی اشاره نمیکنند.

همیشه اثر " معجزه آسا " خواهد گذاشت. کالاشی که قیمتش از ۲۰ ریال به ۴۰ ریال جهش کند، هزینه تولیدش نیز بتدریج بالا خواهد رفت. افزایش بول در گردش در مقابل ثابت ماندن سطح تولید ایجاد تورم خواهد کرد. تورم موجب ازدیاد قیمت مواد خام میشود. و باز تورم موجب تشدید مبارزه طبقاتی و ازدیاد فشار کارگران برای بالا رفتن سطح دستمزد میگردد. سایر این هزینه تولید کالاشی که قبلاً ۱۸ ریال بود بسیار بیشتر خواهد شد و نفع از میزان قبلی سقوط خواهد کرد. $42-x = [40 - (18+x)]$. در مورد ایران چند عنصر در ترکیب X شرکت داشته اند :

- ۱ - عوارض تورم جهانی .
 - ۲ - تورم ناشی از ویژگیهای سرمایه داری ایران.
 - ۳ - از همه مهمتر : رشد سریع میلناریسم و بوروکراسی.
- عامل اخیر از دو جانب تاثیر گذار بود. جانب اول بالا بردن X و جانب دوم و مهمتر، ایجاد توهم در مورد چشم انداز رشد. در این زمینه نیز توضیح مختصری ضروری است :
- تورم جهانی مقدار زیادی از اضافه درآمد نفت را در سالهای گذشته خورد. شاه این رقم را ۲۵٪ ذکر میکند. علاوه بر آن قیمت دلار بطور اخص در مقابل سایر بولهای غرب سقوط کرد و این امر برای ایران که درآمدش بر حسب دلار محاسبه میشود کمزورکننده بوده است. مجموع این دو عامل بیش از یک سوم از اضافه درآمد نفت را مستحیل کرد بطوریکه قدرت خرید ۲۰ میلیارد دلار چهار سال پیش چیزی معادل ۱۳- ۱۴ میلیارد دلار شد. حال اگر مد نظر گرفته شود که میزان استخراج و فروش نفت ایران هم کمتر از گذشته شده است (از ۶/۵ میلیون بشکه به ۵/۸ میلیون بشکه در روز تقلیل یافته) به مصیبتی که گریبانگیر رژیم شده بیشتر بی خواهیم برد. از همه اینها بدتر اما ، بالا رفتن سطح انتظارات و باسی و پسین آن است . هنگامی که یک بوروکراسی مفلوک ناگهان بغلت ازدیاد امکانات رشد سرطانی میکند و سرعت میگیرد مطابق قوانین ایترسی متمایل به ادامه حرکت بهمان سرعت میشود. اگر امسال درآمد چند برابر شد و بوروکراسی چند برابر، در سال آینده نیز بوروکراسی بانتظار ادامه رشد تصاعدی خود است . اما -

متأسفانه برای رژیم - دیگر نه تنها هر ساله در آمدت نفت "چندبرابر" نمیشود، بلکه چنانچه نشان دادیم در واقع کاهش نیز می باشد. در اینجا است که بوروکراسی که چشم انداز رشد تصاعدی را در مقابل خود میدید و برای آن تدارک دیده بود مواجه با سد عظیمی میشود که عبور از آن برایش ممکن نیست. با سر به سد میکوبد، دیوانه وار تفسلاً میکند. می چاید و دریدگی میکند. نهادی که موجودیتش را در گسرو رشدش نهاده بود برای ادامه موجودیت (رشد) به هر چیز متوسل میشود. اینجا است که فساد و ارتشاء و دزدی که مشخه هر بوروکراسی است اسعاده سبابقه می یابد. اینجا است که بوروکراسی ایران "فاسدترین بوروکراسی جهان" میشود. و این بر خلاف دلائل حماقت آمیز "جامعه شناسان" نه پایه در سنن دارد و نه از "حصیصه های ملی" (۱) است. و اینجا است که مبارزه با فساد بوروکراسی، توسط بوروکراسی، (از اصول خیر انقلاب تا هاته) یک شوخی ناشیانه، یک نمایش سفاهت، میشود. خرده بورژوا با بورژوا ی نو با شی که حساب در آمد سریع، زندگی خود را توسعه داده بود (بقول خودشان

۳ - برنامه هفت ساله اول ایران ۳۵۰ میلیون دلار بود، برنامه پنج ساله اخیر (۷۳ - ۷۸) ۶۹ میلیارد دلار.

۴ - نقلهای بوروکراسی برای ازدیاد درآمد با وجود آنکه مختصر ممر درآمدی برایش ایجاد کرد، یکی از علل تشدید ناراضایتی مردم بود. در این زمینه:

الف - فشار برای وصول مالیات بر درآمد که طبعاً متوجه سرمایه داران کوچک و خرده بورژواها بود (در سال ۷۵ فقط یک چهارم موسسات بزرگ مالیات دادند و تنها ۳/۵٪ تولید ناخالص داخلی از این راه تامین شد).

ب - مبارزه با گرانفروشی که دلیل عمده اش تسریع ورشکست کردن خرده بورژوازی بِنفع سرمایه داران باند شاه بود ولی در عین حال درآمد قابل توجهی هم برای بوروکراسی داشت.

ج - تلنگر کردن کسبه به بهانه جشن های "ملی" و غیره و انواع و اقسام دغلیکاریهایی که صرفاً میتوانست مورد توسل یک بوروکراسی کوتاه بین که حتی فکر فردای خود را هم نمیکند، باشد.

تلفن ، خانه ، ماشین!) ، که چندین برابر در آمد " مشروع" خرج برای خود تراشیده بود ، ناگهان با هیولای مهیبیه نه کشیدن امکانات روبرو میشود و به زمین و زمان دشنام میدهد . نگاهی به مضحکهای که تحت نام " زندگی " در میهن ما جریان دارد ، این هراس تراژیکومیک را نشان میدهد .

اما این تنها بوروکراسی ایران نیست که به چنین هراسی افتاده است . این هراس که خود معلول متوقف شدن رشد با کم شدن امکانات است هراس مهمتری را در بختی دیگر از سرمایه داری جهانی پیش شرط داشت و این مصیبتی بود که رژیم ایران پیش بینی آنسرا نمی کرد :

یک بورژوا چندین برابر سرمایه اش ، خود را گسترش میدهد . وام ، اعتبار ، سفته و انواع اقسام تدابیر اقتصادی ، موجبات ایمن گسترش را فراهم میکنند . اما امان از روزی که یکی از سفته ها وصول نشود . روز به شام نرسیده تاجر بخت برگشته ورشکست میشود . سفته پس از سفته برای وصول میرسد ، بانک پس از بانک وام ها را پس می خواهد و اعتبارها را لغو میکند . هرکس برای بردن سهم خود تسلان میکند . " سرمایه " تاجر بورژوا " اعتبارش بود که نامعتبر شد . و این درایت مصیبتی بود که بروز رژیم ایران آمد . چند سال پیش بانکهای بین المللی بشکرانه از دیاد درآمد نفت ایران مشتری معتبری را در مقابل میدیدند . رژیم حتی امکان استفاده از همه اعتبارات را نداشت . اما همینکه ایران بقول بانکها " در سرخی فرو رفت " دیگر تا کباب شدنش چیزی باقی نماند . در سال گذشته رژیم ایران برای گرفتن وام از بانکهای غرب هر بار مواجه با اشکال شد . بانک ها برای دادن وام با ایران از دولتهای خود ضمانت میخواستند . شرایط دادن وام را دشوارتر کردند و در پس گرفتن وامهای گذشته " انعطاف پذیری " پیشین را فراموش نمودند . این امر برای رژیم ایران بهمان اندازه کمر شکن بود که کم شدن درآمد واقعی اش هراسی گسسه در سرمایه داری جهانی افتاد ، برای رژیم ایران بهمانه نمک بوزخم بود . بدین طریق عملکرد توام این عوامل ، رژیم " قدر قدرت و معتبر " ایران را ناگهان به حد رژیمی که برای حیات خود دستوپا میزند سقوط داد و خیل عظیمی از ناراضیان جدید را به انبوه ناراضی های

همیشگی - زحمتکشان - افزود. (و چنانکه خواهیم دید این امر تا شیر دوگانه‌ای بر جنبش توده‌ای میهن ما دارد).

ما در این نوشته به مسائل دیگری که گریبانگیر سرمایه‌داری ایران بوده است اشاره نمیکنیم چه اینها در گذشته مورد توجه فرار گرفته‌اند و موضوعات بحث جداگانه‌ای را میسازند. از این جمله اند تلاشی کامل شیرازه بخش کشاورزی و گسترش دفورسه بخش صنعتی بعدی که از بدترین پیش‌بینی‌ها هم وخیم تر از آب در آمده است - تکیه عمده ما در اینجا بر مسائلی است که دلیل سقوط ناگهانی وضع رژیم را بدست میدهد. خرابی وضع کشاورزی و صنعت در ایران امر جدیدی نیست. باید در جستجوی عواملی بود که خرابی وضع را برای همه عیان کرد و با اصطلاح " موشی بود که کمر شتر را شکست " .

نقش امپریالیسم جهانی

چنانچه ذکر شد بحران اقتصادی و ازدیاد ناراضی، زمینه‌های اساسی تزلزل وضع رژیم شدند، اما اثرات نامساعد این عوامل سه علت ظهور عامل جدیدی مضاف شد. در مورد این عامل جدید - تغییر

* - کافی است صنعت ایران با کشورهای دیگری که در سرمایه‌داری جهانی در مدار مشابهی فرار دارند (کره جنوبی ، برزیل، فیلیپین) مقایسه شود تا بی‌سرانجامی وضع آن بهتر مشخص شود. تکیه بر صنایع مونتاژ و یا محصولاتی که قسمتی از دور تولید آنها در خارج طی می شود، بالابودن فاکتور انلافا بعد غیر قابل تصور (مطابق گزارش دولت امریکا در سال ۱۹۷۶، این فاکتور در ایران ۴۰٪ است!)، با شیب بودن رفت‌وآمد انگیز بار آوری کار حتی در صنایع مدرن (به نسبت ۶۰٪ آلمان غربی)... از جمله عواملی است که نه تنها تولید صنعتی ایران را کلاً منگی بر غرب میکند بلکه بقدری این محصولات را از نظر رقابت اقتصادی در موضع بد قرار میدهد که برای فروش کلاً منگسی بر شرق میشود! قسمت عمده محصولات صنعتی ایران به شوروی و کشورهای اروپای شرقی صادر میشود زیرا در این کشورها دولتها خریدار محصولات خارجی هستند و معاملات نیز پایا پای است و بنا بر این پولی از کیسه آنها خارج نمیشود! رژیم ایران میتواند افتخار کند که صنعتی " بل بین غرب و شرق " شده است!

سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا - در نوشته‌های گذشته مفعلاً سخن گفته ایم و خود را از تکرار آنها در اینجا بی‌نیاز می‌بینیم. همینقدر اشاره میکنیم که قدرتیایی بخش‌نظامی در امریکا - طماعان بیشتری را در مقابل رژیم ایران فرار داد. رژیمی که بعثت بدی وضع خود برای ارجاء عطش‌آربابان اصلی کهن - بخش‌نظامی و کارتل‌های نفتی - دچار اشکال شده بود، اکنون با ازدیاد فشار جناح دیگر که در پوشش متغلبانه "دفاع از حقوق بشر" عنوان میشد روبرو گشت. و اینرا رژیم از همان ابتدا درک کرد. اگر تا دیروز لازم بود کذائی بودن دفاع از حقوق بشر کارش برای عده‌ای افشاء شود، امروزه حتی احمق‌ترین "لیبرال‌های اصیل" و "آزادیخواهان" نیز باین مسئله باید پی برده باشند که "حقوق بشر" اهرمی سیاسی بود برای گرفتن امتیاز اقتصادی، و (بهمین جهت بمجرد آنکه وضع "وحیم" شد رهاگشت). و اگر تا دیروز متعذرینتی یافت میشدند که دیکراسی و حقوق بشر را از پیش‌شرط‌های رشد سرمایه داری می‌شمرند امروز که دیگر همینها نیز اجباراً به جنگ اشباح چند ماه پیش خود می‌روند (!) نیازی به بحث بیشتر در این زمینه نیست. آنچه در اینجا گفتنی است اینست که از بخت بد رژیم (!) این یورش جدید امپریالیسم مواجه با زمانی شد که او از همیشه آسیب‌پذیرتر بود، از همیشه کمتر میتوانست طماعان را راضی کند و از همیشه بیشتر درد نبودن آرباب و حامی اصلی دیرینه را در راس قدرت حس میکرد، چه اگر در زمان شروع بحران رژیم، هنوز جناح نیکسون - فورد بر امریکا حکومت میکردند امکاناتش در مقابله با بحران بیشتر بود. در این زمینه اشاره به تزی که در یکی دو سال اخیر عنوان شده است ضروری است. یکی از کمونیست‌های غرب - نیکوس پولاتزاس - در اثر خود بنام "بحران دیکتاتوری‌ها" پس از بررسی‌های گوناگون در وضع یونان و اسپانیا و پرتغال، مسئله رقابت‌کشورهای سسمازار مشترک و امریکا (سرمایه داری کوچک‌تر در مقابل انحصارات عظیم) را در بروز بحران در این کشورها، و نحوه حل آن، موثر می‌شمارد. البته وی از تذکر این نکته غافل نمیمانند که این مشاهده را نباید هنوز بعنوان یک امر مسلم تلقی کرد و باید از تعمیم بلاجهت اجتناب کرد. از آنجا که این تز سهر حال عنوان شده، لازم است

که مورد توجه اپوزیسیون ایران قرار گیرد. این امر تحقیق جامع در میزان و میدان سرمایه گذاری های خارجی را در ایران می طلبد که هنوز موجود نیست! اگر این تر صحیح باشد شاید بتوان رویه متفاوت سرمایه داری اروپا و آمریکا را در مورد ایران توضیح داد. مختصر آنکه همانطور که در نشریه رهائی شماره ۲ ذکر شده پس از وخیم شدن وضع رژیم ایران و گسترش بی سابقه مبارزات سوده‌ای و رادیکالیسم حاکم بر آن، جناح های مختلف امپریالیسم آمریکا تا اندازه زیادی تضاد خود را بر سر مسئله ایران سر بوش نهاده و مبتفقا - چنانکه همواره در موارد احساس خطر جدی پیش می‌آید - به حمایت همه جانبه از شاه همت گماشتند. مطبوعات لیبرالی آمریکا که یکسال پیش از فقدان احترام به حقوق بشر در ایران سخن میگفتند یکمدا همراه با محافظه کارترین مطبوعات به شمارش " جوانب مثبت " رژیم شاه پرداختند. نیویورک تایمز و واشنگتن پست ایداً فراموش نکردند که هر گاه اجباراً از تظاهرات ایران ذکری بمیان آوردند تذکر دهند که تظاهرات کنندگان عده‌ای فئادتیستیک هستند که نه تنها مخالف برنامه " لیبرالیسیون " شاه هستند بلکه از همه وحشت انگیزتر، میخواهند

۴ - میزان رسمی سرمایه گذاری خصوصی خارجی در فاصله ۱۹۵۶ - ۱۹۷۴ برای آمریکا ۸۰ میلیون دلار و برای بازار مشترک ۳۷ میلیون دلار بوده است (زاین حدود ۴۰ میلیون دلار و مولتی ناسیونالها ۲۰ میلیون دلار) که در جمع ۵% سرمایه گذاریها در ایران را آمیازد این آثار - های رسمی مطلقاً غیر گویا و غیر قابل اعتماد هستند. در سرمایه داری انحصاری آنچه بیش از قدر مطلق سرمایه مهم است موضع سرمایه است. میتوان در سیستم هر می با قرار دادن سرمایه نا چیز در موضع خاص، کنترول واقعی سرمایه عظیمی را در دست گرفت. البته قرار گرفتن در راس سیستم هر می وابسته به قدرت سیاسی و مانور و زد و بند و انواع و اقسام مسائل دیگر است. بدین جهت است که با آنکه قدر مطلق سرمایه گذاریهای خارجی تا اندازه‌ای که رسماً اعلام شده معلوم است ولی این نه بمعنای روشن بودن میزان واقعی آنهاست و نه میدان آنها.

۵ - جالب اینجاست که در گذشته طرفداران غربی شاه از " مدرنیزاسیون " او سخن میگفتند. امروزه برای آنکه دروغ " حقوق بشر " افشاء نشود

قیمت نفت را بالا ببرند!! اما در مقابل ، بنظر میرسد که سوسیال دمکراسی اروپا هنوز به چک و چانه زدنهای خود ادامه میدهد. معهدا همانطور که ذکر شد نباید باین مشاهده اهمیت شعبین کننده داد ؟ بویژه آنکه :

- ۱- کشورهای سه گانه فوق (یونان ، اسپانیا ، پرتغال) بنا وجود عقب ماندگی و فقر نسبی در زمره کشورهای امپریالیستی هستند .
 - ۲- این کشورها مورد نظر بازار مشترک هستند و چشم اندازهای توسعه آنها تشکیل میدهند .
 - ۳- این کشورها اروپائی (" مهد تمدن ") هستند و با کشور آسیائی ایران قابل قیاس نیستند .
 - ۴- نسبت قدرت سیاسی و اقتصادی امپریالیسم امریکا به کشورهای اروپائی در ایران بسیار بزرگتر از کشورهای سه گانه فوق است .
 - ۵- ایران کشور نفت خیز است . با چنین کشوری بی احتیاطی نمیتوان کرد ؛ علیالخصوص که در منطقه بحرانی خاور میانه باشد . منطقه ای که ثریان حیات امپریالیسم از آن عبور میکند .
- بنا بر این حتی بر فرض صحت از فوق نباید قند یادداشتی کارامانلیس ها در دل مشتاقین آب شود و ماه خود را با ماه گردون یکی بگیرند !

عوامل دیگر

در صفحات قبیل به نا بسامانی وضع اقتصادی رژیم و بحران موجود اشاره کردیم اما بدیهی است که عملکرد عوامل دیگر و منجمله

بقیه باورقی از صفحه قبل - همین مدرنیزاسیون را به " لیبرالیزاسیون " تبدیل کرده اند! بهر حال گویا چند میلیون معترض در خیابانها مخالف دادن آزادی هستند و خفقان گذشته را میخواهند! و بنا بر این شاه لیبرال را در کشتن این خفقان خواهان نباید سرزنش کرد . جالب اینجاست که شاه هم دنباله سناریو را گرفته و اظهار میدارد که " علیرغم اعتراض مخالفین ما برنامه فضای باز سیاسی را دنبال خواهیم کرد . "

عوامل رویناشی را نباید نادیده گرفت. هر بحران معلول عوامل متعددی است که قابل تاویل به یک عامل نیستند. ما در نوشته های قبلی به پاره‌ای از این مسائل اشاره کرده‌ایم. اکنون ضروری است نظر محدودی بر آنها بیفکنیم و در مورد برخی - خصوصا نقش مذهب - مطالبی بیان داریم.

مسئله وجود استبداد در ایران امر ناشناخته‌ای نیست. استبداد در قسمت اعظم کشورهای دست‌نشانده بصورت کاملاً عربان و عیسایان وجود دارد و در معدودی دیگر فقط با یک نقاب شفاف‌شده دمکراسی پوشانده شده است. استبداد و خفقان توأم با آن علی‌الاصول نامدنی می‌تواند در سرکوب موثر افتد، و این خصوصاً در کشورهایی که سنت نظام دمکراتیک ندارند موثرتر و با دوام‌تر است. اما عملکرد خفقان مانند هر ابزار دیگر حدی و حدودی دارد. اولین عکس‌العمل یک فرد عادی در مقابل خفقان شدید، محافظه کاری و سکوت است. ترس از بیگاری، ترس از زندان و شکنجه بدون تردید عامل بازدارنده است. اما این اثر نازمانی وجود دارد که اولاً عنصر ناراضی، راه جدید مبارزه را نیافته باشد و ثانیاً مجموع عوامل معیشتی و رویناشی او را به حالت انفجار رسانده باشد. ترس در بطن خود عصیان می‌زاید، و خموشی شورش را. و هر چه این یک سخت‌تر باشد آن بسک شدیدتر خواهد بود. آواهای در گلو خفه شده، فریادهای برنیامده و انبوه شده، بالاخره زبانه می‌کشند و میسوزانند. و جز این نمی‌تواند باشد.

در ایران اماء تنها استبداد نبود که برای هر انسانی مضمحل کننده بود، تفرمن و قدرتنمایی شهوع آور شاه همواره و بخصوص در سالهای اخیر بقدری تنفر انگیز شده بود که در هیچ جایی و زمانی سابقه نداشته است. حدود ۱۰ - ۱۵ سال، یک مزدور دست‌نشاننده کوس برابری با کورش و داریوش زد، امیراطور شد، هلمن مبارزگفت زهر چشم گرفت، و هر موجودی را که سد راه خود میدید از میسان برداشت. تضاد این همه قدرت‌سمائی در برابر ناتوانان، با آنهمه چاکری در برابر قدرتمندان، رجز خوانی برای ضعفا و نوکری برای اربابان، وجوه مختلف چهره منفور عنصر پلبیدی را میساختند که شاه، شاه شاهان، آریامهر... نام داشت. و هیچ انسانی، بجز کمانسی

که از همین سرشت باشند برای چنین مجسمه عفتی احساس احترام نمی کنند. ممکن است عده‌ای خاموش باشند، ممکن است حتی از ترس تظاهر به محبت کنند، ولی هیچ کس بجز کسانی که با انسانیت و داغ گسوده اند بدون احساس چشیدن نماشاگر نمیانند. بیاد آوریم آن خیمه های طلائی را، بیادآوریم آن کوروش شو بخواب ها را، و بیادآوریم آن فرار را، بیاد آوریم کودتا را. موجودی باین حقارت و رذلسی در هر انسانی نفرت میزاید و زائید؛ در عده‌ای زودتر و در عده‌ای دیرتر و اینها نیز بر هم تاثیر گذاردند. عکس العمل اینهمه نابرابری و استثمار، اینهمه خفقان و نعرین، طبعا در اذهان آگاه سریعتر بود. مبارزین انقلابی میهن ما، طلایه‌های لشکر انبوهی از خشم و تهنیه مقدس خلق بودند که در بیمن ماه پرشکوه پرچم مبارزه را برافرازد کوه‌های شمال کوبیدند. اینها بلندترین زبانه‌های آتشی بودند که در دوردست در دل خلق میسوخت. لهیب‌هایی که پیام‌آور آتشفشان بودند و بیهوده نبود که همه در مقابل این نمودارهای آگاهی و احساس تعظیم کردند. در اینجا سخن بر سر درستی یا نادرستی مبارزه مسلحانه نیست. گرچه درست بود. سخن بر سر اینست که مبارزین مسلح نشان میدادند که در دل جامعه چه میگذرد. اینها التهاب‌را، آتش‌را و انفجار را خیر میدادند. ادبیات‌سالیهای اول مبارزه مسلحانه مملو از ذکر شواهدی است که نشان میدادند نه تنها مردم تحت‌تسلیم، بلکه حتی بخش‌های قابل توجهی از مرفهین با مبارزین احساس همبستگی میکردند. شاید نه با راه آنها. احتمالا نه بسا معتقدات ایدئولوژیک آنها، بلکه با پیام آنها. با مبارزه آنها علیه رژیم منغور. هر کس در آوای سلسله‌های آنها فریاد خشم فرو خورده خود را میدید. این بود آنچه پیام آور بود. نه الزاما پیروزی آنها و نه فعلا اشتباهات آنها.

اما شعله هنگامی که از آتش جدا شود لمحهای دیر نمی‌پاید. شعله‌ای که از دل خلق برخاسته بودن توانست پیوند لازم را با خلق بنا کند. از توده دور افتاد. در این توهم فرو رفت که قاشم بذات شده است و نبود. از اینجا بود که خلقی که بالقوه میتوانست بدنیال‌مشعل مبارزه انقلابی حرکت کند در فقدان این پیوند در جستجوی بدیل‌هایی بر آمد و آنها را بناچار در سن خود جستجو کرد. اینکه اینسب

بدیلیها واقعی بودند یا سراب، هنوز مسئله نبود - و برای عمده کشوری هنوز هم مسئله نشده است - منظور بیدار کردن پرچمی بود برای حرکت، و اینجاست که پای مذهب بمیان آمد.

راه رستگاری

هنگامی که شرایط معیشت و زندگی غیر قابل تحمل می‌شود، انسانها برای تغییر آن میکوشند. این کوشش، آنها را به پیشروی یا برعکس، به بازگشته دوره‌های متصوراً بهتر گذشته متمایل می‌کند. هنگامی که سرمایه‌داری صنعت جدید را بوجود آورد، اولیسن عکس العمل یک کارگر ناآگاه شکستن ماشین بود. کارگر میدید که در شرایط جدید وضع معیشتی او بدتر شده است. نظام سرمایه‌داری هنوز برایش قابل رؤیت نبود، ولی ماشین را سزاوارتر می‌دید. برای او ماشین مظهر لعنت جدیدی بود که زندگی را شاد کرده بود؛ و بنا بر این، عدم‌ش به وجود آنرا می‌نگست. رجعت به گذشته، اساساً سودی آگاهانه‌تر نظام را میدیدند و پوشش‌های جدیدی را که استثمار خود را در آنها می‌پوشانند. آنها با ماشین دشمنی نکردند بلکه معتقد به تسریع تکامل جامعه شدند. بجای خرد کردن ماشین، نظام را کوبیدند.

همین گرایش به فرار از وضع موجود، همین جستجوی راه رستگاری در همه ادوار تاریخ و در مقابل انواع بلایا و مصائب بیدار شده است. و مذهب، بعنوان توجیه‌گر اساسی بازگشت به دوران طلائی گذشته در مراحل متعددی خود را بعنوان راه رستگاری نمودار ساخته است. در ایران از چندین سال پیش، نوعی توجه مجدد به مذهب در بخش‌هایی از مردم بچشم می‌خورد. این گرایش وسیع بود، و برای خود قهرمانان جدیدش را نیز آفرید. دکتر شریعتی‌ها، ما میدانیم که این نطق و خطابه ویژه شریعتی‌ها نبود که مردم را به حسینیه‌ارثاها می‌کشید. این بخش‌هایی از مردم بودند که در جستجوی راه رستگاری خطبای جدید را می‌آفریدند. مستمعین بودند که صاحب‌سخنان را بر سر شوق می‌آوردند. عکس العمل نسبت به وضع موجود، به فرهنگ منحط سرمایه‌داری، به نفوذ امپریالیسم، به تشدید استثمار، به ورشکستگی و عدم تأمین، به خفقان و استبداد، در مقابل فساد، معمولیست؛

در مقابل استبداد، آزادی؛ در مقابل تفرعن، خضوع؛ در مقابل نابرابری، مساوات. اخلام شیرینی که شونندگان را بر پایه کرسی خطابه‌ها میخکوب میکرد، در طول این سالها چند صد جلد کتاب مذهبی بصورت مخفی و علنی چاپ شد. و کتاب برای چاپ شدن خواننده لازم دارد. و هنگامی که چاپ شد خواننده دارد. در طول همین سالها، کار محفل های کوچک و بزرگ مذهبی، هم مبارزه جو و هم منفعل، رونق بیسابقه یافت. در طی همین سالها، پدیده جالب چریکهای حضرت زینب* بوجود آمد... اینها همه حکایت از یک رنسانس مذهبی در ایران می گویند. رنسانس معلول شرایط زیست بود، ولی این نوزاد در تولد مجدد بروی شرایط جامعه نیز تاثیر میگذاشت و گذاشت.

اما این حرکت در جهت بازگشت به سنن مذهبی هنگامی می توانست انجام گیرد که این مذهب - تشیع - آحاد و عناصر لازم جهت جوابگویی به مشکلات را بتواند بنمایاند. تکیه بر تفکیک تشیع علوی از تشیع صفوی، تکیه بر سنت های مبارزه جویانه تشیع در مخالفت با سلسله های مختلف خلفاء، عناصر لازم را برای این تصور بدست میداد.

کلریکالیسم یا

مکتب امامت روحانیون

اگر تصور بخشهایی از مردم چنین بود، انگیزه سلسله مراتب (هیرارشی) روحانیون متفاوت بود و ایندو را نباید بهیچوجه با هم اشتباه کرد. این امر توجه مختصر به جهت حرکت بطا هر متفلسات مذهب در غرب با جوامع آسایشی را ضروری میکند.

در غرب، پاپ، جانشین روح القدس و فرمانروای کل دنیوی و دینی بود. کلیسیا بزرگترین و قدرتمندترین مرکز فئودالیسم و پاپ بزرگترین فئودال و قدرتمندترین حاکم سراسر اروپا بود. سایر پادشاهان، و حتی قویترین آنها، تابع پاپ بودند. و با لافلجنین

* - و با چریکهای فاطمه زهرا، نامی است که مردم به دخترانسی داده بودند که روسری را بشکلی به سر میکردند که موی آنها ابتدا پیدا نباشد. در سالهای اخیر، در دانشگاه ها و ادارات تعداد این زنان که غالبا از خانواده های حجاب دار سنتی نیستند، بسیار زیاد شده است.

نظاره مینمودند. با آغاز رشد سرمایه‌داری، لوترانسم اولین جنبش عد انورسته باب، اولین سنگ تفکیک کلیسیا از دولت را بنا نهاد. جنبش‌های بزرگ دیگری که تحت لوای مذهب حرکت میکردند، کالوینسم، کلیسای انگلستان و بالاخره انقلابهای دیگری که حتی همین ظاهر مذهب را هم نداشتند، امر تفکیک مذهب و دولت‌نوا جدا مروزی رساندند. در جوامع آسیائی - خاصه در ایران و در مورد تشیع - وضع چنین نبود. تشیع در غالب موارد در طول قرون در ابوزیسیون قرار داشت. بجز در دوران صفویه وحدتی بین مذهب و دولت نبود. نهاد مذهب و سلطه مراتب خاص آن موجودیتی جدا از نهاد دولتی و سلطه مراتب آن داشت. اینکه این امر تا چه حد مولود ویژگیهای دولت در جامعی با خصوصیات نظام آسیائی بود و تا چه اندازه ناشی از ویژگیهای تشیع، میتواند مورد بحث قرار گیرد ولی جای آن در این مقاله نیست. آنچه مسلم است اینست که ایندو نهاد، در عین داشتن ارتباط نزدیک با هم، استقلال خود را تا حد زیادی حفظ کرده بودند. روحانیون بزرگ از نزدیک با تجار و مالکین زمین مرتبط بودند و اتحاد همان نهاد میان این اقشار و طبقات و دولت آسیائی را در خود

* - ما در سراسر این نوشته بجای واژه دین واژه مذهب را بکار برده‌ایم و ایندو متفاوتند. دین اسلام و مذهب تشیع - معنای بدلالی که غیر قابل فهم نیست متدینان ایرانی بر واژه مذهب نکیه میکنند و بجای واژه‌های متدین و غیر متدین غالباً واژه‌های مذهبی و غیر مذهبی را بکار میبرند. ما بجای عبارت طولانی دین اسلام مذهب تشیع، واژه معمولتر مذهب را برای سادگی بکار میبریم.

† - چنانکه گفته شد همین استثناء را نیز بسیاری از شیعیان قبول ندارند.

‡ - در اینجا سببهاست که نمیتوان وارد این بحث شد که پس از اسلام جامعه ایران تا چه حد خصوصیات نظام آسیائی خود را حفظ کرد و تا چه حد از دست داد. حد اقل اینست که سامانه دولت و دیوان سالاری آن بکلی با دولت فئودالی غرب متفاوت بود. با آجاکسه میدانیم تا کنون در ادبیات مارکسیستی به مسئله تفاوت نحوه ارتباط نهاد های مذهب و دولت در جوامع فئودالی و آسیائی اشاره

اما آنچه بسیار جالب است اینست که در قرن اخیر با شروع حرکت جهت محدود کردن قدرت دولت سلطنتی از طرف تجاری کسه راه سرمایه دار شدن را بپیمودند و عده‌ای از فئودالها که در حکومت شرکت نداشتند، روحانیون بزرگ نیز همراه متحدین همیشگی خود - تجار و فئودال ها - در همین سمت حرکت کردند . جنبش تنباکو که بدنبال اعطاء امتیاز انحصار کشت و تجارت توتون و تنباکو به نالیسوت انگلیسی شروع شد ، تحت رهبری تجار و عده‌ای از فئودالها و بزعامت پیشوایان مذهبی بود ؛ و نکتت انگیز نیست که در جنبش بعسدی - جنبش مشروطیت - همکاری همین نیروها به واضح ترین شکلی نمایان گشت . در این جنبش بود که روحانیون کوشیدند که از حالت اپوزیسیون سنتی* خارج شده و همراه با نیروهای دیگر متحد خود امتیازاتی بشفع خود از رژیم بگیرند و در قدرت شرکت کنند . بنا بر این طبیعی بود که قانون اساسی محصول جنبشی به رهبری این نیروها ، صرفاً موجب محدودیت نسبی قدرت مطلقه سلطنت ، بشفع سرمایه‌داران و رو - حانیون شود . در اینجا است که مجلس جدید علاوه بر وابستگان دربار و فئودالها ، تجار محترم و روحانیون را در قدرت شرکت میدهد . اینجا است که هیئت نفره مجتهدین تصویب کننده نهائی قوانین مصوبه مجلس میشود و با مطلق امروزی حق وتوی مطلقى به آنها داده میشود . بدین ترتیب مذهبی که در عین داشتن ارتباط با نهاد دولت تاریفاً قابل تفکیک از آن بود ، در این زمان در جهت وحدت با آن حرکت میکند . و این همانطور که ذکر شد با جهتی که کلیسا در غرب

نشده است .

*** باید توجه داشت که تفاوت غرب و جوامع آسیای را به تفاوت غرب و شرق نعیم نداد . در شرق چنانکه میدانیم در زمان حکومت خلفاء نهاد مذهب و دولت مانند کلیسای روم در هم مدغم بود و خلیفه همانند پاپ هم حاکم و هم ولی عمر بود .

§ - نکتته پیداست که مراد از اپوزیسیون در اینجا اپوزیسیون زحمتکشان علیه طبقه حاکم نیست .

بیمود تفاوت دارد. مشاهده این تفاوت مهم، و عبارت دیگر نقش نهاجمی مذهب در قرن اخیر در ایران، برای همه و بخصوص کمونیستها ضروری است. مذهب در این قرن قعد تراکت در قدرت دولتی را لااقل بصورت قانونی - قانون اساسی - جامه تحق پوئانید. آنچه در عمل پس از آن واقع شد و از اجرای آن جلو گیری کرد، صرفا به آتش این خواست دامن زد.

توضیح آنکه سازش مربوط به تصویب قوانین توسط هیئت ۵ نفره مجتهدین طراز اول در قانون اساسی هیچگاه جامه عمل بخود نیوئید. روحانیت نمیتوانست از این وضع ناراضی نباشد. این ناراضی اما نازمانی که منافع اساسی طبقا متمنحدروحا نیون بزرگ رعایت میشد، و برای بخشهایی از روحانیون که پیوند نزدیک با سرمایه داران و فئودالیا داشتند، قابل تحمل بود. سرمایه داران بتوئی هر چند محسودود در قدرت شرکت داده شده بودند و فئودالیا حقوقشان برسمیت شناخته نده بود. حتی در زمان رضا شاه که قدرت مرکزی، قدرتهای محلی فئودالیا را منکوب کرد، کلیه منافع طبعائی آنان را محترم شمرد و هیچ مانعی در مقابل استثمار فئودالی آنها بوجود نیآورد. در طول تمام این سالها ی طولانی است که مشاهده میکنیم روحانیون بزرگ و مراجع تقلید با از رژیم دفاع می نمایند و با سکوت میکنند. مراجع تقلید نه در ابتدا و نه در انتها بارضا شناسه مخالفتی نکردند و اینرا هرگز نباید فراموش کرد. تنها زمانی که سالها بعد از سقوط رضا شاه بخشی از بورژوازی که اصطلاحا بورژوازی ملی خطاب میشد شروع به حرکت کرد و رژیم و امیربالیسم مانسح

۴ - ما واقف هستیم که در انگلستان این حرکت با سایر نقاط اروپا متفاوت بود معینا این امر تغییر در کل قضیه نمیده. در انگلستان نیز آنچه در نهایت واقع شد تفکیک مذهب از دولت بود. این امر نیز که آیا این تفاوت صرفا نمودار مراحل مختلف یونینا برای معرفی یک فاصله زمانی - است یا نه (که بنظر ما هست) بطور خاص باین بحث مربوط نیست.

• یک مخالفت نسبتا وسیع روحانیون در زمان رضا شاه، مخالفت آنها با تشریح اجساد در دانشکده پزشکی جدیدالتاسیس بود که بایک خونست تها هی رضا تا نسبت به آنها متوقف شد. مورد دیگر هنگام کشف حجاب بود.

حرکتش شدند ، روحانیونی مانند آبتاله کاشانی به جمع مخالفین پیوستند ؛ و چه عجب که همینها جزء اولین نیروهائی بودند که با رادیکالیزه شدن حکومت مهدق از او بریدند . اگر در نظر گرفته شود که حتی طی همین سالها مراجع اعلی تقلید - کمانی ماننند آبتاله بروجردی ها - حامی شاه بودند و از هیچ کوششی برای کمک با و خود داری نکردند به میزان وابستگی روحانیون بزرگ به طبقات استعمارگر بیشتر بی خواهیم برد .

بنا بر این گر چه در ظاهر مردم مذهبی و روحانیون ممکن است در ادواری خاص در یک جهت حرکت کنند ولی با بد توجه داشته باشیم آنها بیانگر دو پدیده متفاوت هستند . یکی بیانگر جستجوی سعادت و رفاه دنیوی و اخروی و خلاصه راه رستگاری در پناه مذهب است از جانب بخشی از مردم تحت ستم ، و دیگری نمایانگر تمایل به شراکت در قدرت توسط سلسله مراتب روحانی (کلریکالیسم ، موبد سالاری) . درست همانطور که دولت خود را نماینده تمامی جامعه میخواند ، بهمین صورت نیز روحانیت بزرگ خود را نماینده کل مردم مذهبی می داند . درست همانطور که بخشهایی از طبقات تحت ستم ماهیت دولت را تشخیص نمیدهند ، بهمین صورت نیز عده ای از مردم مذهبی به این تفاوت آگاهی ندارند . اما در این مسئله نیز مانند سایر مسائل پیچیده اجتماعی ، مواردی هست که بعینت تداخل با عوامل دیگر ، بظاهر استثنائاتی بوجود می آیند که باید مورد توجه قرار گیرند . همانطور که در مورد هر طبقه اجتماعی صادق است ، عناصری میتوانند از موضع طبقاتی خود بپروند . در سلسله مراتب روحانیون نیز از این موارد وجود داشته اند . بوده اند روحانیون بزرگی که به شخصه پیوندی با طبقات استعمارگر نداشته اند و با این پیوند را بریده اند ، گمانیکه اعتقاد به کوشش جهت سعادت انمان بنا بر بپوش خود را فوق منافع سلسله مراتب روحانیت قرار داده اند (و چه بسا از طرف مراجع عالیقدر روحانی

این امر بیشتر در مورد متعصبین مذهبی صادق است تا مردم مذهبی بطور کلی . بسیاری از مردم مذهبی در تجربه روز مره زندگی خود به این مسئله واقف شده اند و بقول خودشان به " آخوند جماعت " اعتماد ندارند .

تکفیر هم شده‌اند). آیت‌اله طالقانی نمونه‌ای از این قبیل روحانیون است. در مورد روحانیون جوانتر و بخصوص آنهایی که از میان نوده مردم زحمتکش - و نه از خانواده های بزرگ روحانی - بر خاسته‌اند این استثنائات حتی بیشتر است. در مواردی بسیار، روحانیون جوان، بخصوص در روستاها، جزء عناصر زحمتکش هستند و پیوند نزدیکی با سایر زحمتکشان دارند. در مواردی دیگر در همین روستاها روحانیون بعنوان مواجب بگیران یا بان توجه‌گر اساسی ادامه روابط استثمار می‌هستند. بعبارت دیگر گرچه روحانیون بطور کلی مانند سایر سلسله مراتب اجتماعی، در فوق یا طبقات استثمارگر و در پایین با طبقات زحمتکش مرتبط هستند و پایگاه طبقاتی مشابهی دارند، معهذای بعلت تسلط عنصر ایدئولوژیک در آنها، در موارد بسیاری این مرزبندی از نظر موضعگیری سیاسی و اجتماعی بهم می‌خورند و تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند.

آحاد بهم می‌پیوندند

بدین ترتیب اجزاء پدیده‌ای که امروز بعنوان قدرت مذهب ظاهر شده است، بتدریج در سالهای اخیر بهم پیوستند. توسل بخش‌هایی از مردم به مذهب بدلالی که بر شمردیم پایه گسترش قدرت نوده‌ای روحانیون را فراهم ساخت. این امر تا زمانی که سلسله مراتب روحانیون از وضع راضی بود، و با آنکه ناراضی عمیقی نداشت، برای رژیم خطری جدی بوجود نمی‌آورد، و بهمین جهت نیز در سالهای گذشته رژیم نه تنها شاهد رشد نفوذ مذهب منفعل بود بلکه حتی رشد آنرا جهت‌لگیری از "انحراف کمونیستی جوانان" مفید تشخیص میداد. مشکل اساسی رژیم هنگامی شروع شد که عده‌ای از روحانیون بزرگ همراه با سرمایه‌داران بخش خصوصی - و بالتبع بخاطر پیوندهای میان آن دو - ناراضی شدند. اینجاست که آیت‌اله شریعتمداری حامی

-
- † - بسیار جالب توجه است که هیچک از مراجع بزرگ روحانی برای آزادی این شخصیت مبارز که سالها در زندان شاه بسر برد حتی یک اعلامیه هم نداد.
 - ‡ - و این جدی بود که در دربار نیز جلسات مذهبی - البته با آن نوع تبلیغات مذهبی که مد روز بود - می‌گذاشتند.

دیرینه رژیم نریزه بخش حاکم پشت میکنند و امتیاز میخواهد. اینجا است که آن آیات عظامی که دعای سلامتی برای وجود شاه میخواندند بناگاه چهره ترش میکنند. یکبار دیگر تاریخ تکرار میشود. سرمایه داران و روحانیون بزرگ در صدر مشروطیت از بنا رفاهیتی مردم ستمدیده استفاده کردند تا برجم مبارزه را بدست گیرند و پس از گرفتن امتیاز بفتح قشر و طبقه خود، آنها را رها کنند، امروز نیریکبار دیگر بخش خصوصی سرمایه داری و روحانیون بزرگ، با استفاده از بنا رفاهیتی مردم ستمدیده، بمیدان می آیند. اما در این تکرار تاریخ تفاوت هائی است بزرگ. هیچ چیز بهمان صورت گذشته تکرار نمیشود و خواهیم دید چرا.

نگاه مجدد

در اینجا ضروری است که به یکسال پیش، زمانی که هوزهیج بدیلی خود را در جامعه تشبیت نکرده بود برگردیم. در آلمان سه امکان برای رهبری نیروهای توده ای مخالف رژیم پنجم میخوردند: سازمانهای انقلابی، جریانهای حول و حوش و درون کانون نویسندگان، و جبهه ملی. ما در نوشته "بحران جدید..." مطلقاً در این مورد سخن گفته، ضعف اولیو در همی دومی و بیکیفیتی نومی را بیسان داشتیم و اظهار کردیم که بنظر ما هیچیک از اینها قدرت بسیج و رهبری مردم را ندارند. در عمل این پیش بینی صحت خود را اثبات کرد. سازمانها و گروههای انقلابی علیرغم کوشش شدید خود در مبارزه با رژیم، در بسیج و سازماندهی و رهبری مردم نقش مهمی ندارند. کانون نویسندگان سرعت افول کرد و مرکزی که عده ای میکوشیدند آنسرا بدیلی در مقابل جبهه ملی کنند، حتی قدرت و کشتن اولیه خود را از دست داد. این نکته برای ما مسلم بود که برخی از گردانندگان کانون استقبال روشنفکران از شب های شعر را به اشتباه مبیسن جذابیت راه و رسم خود تصور کرده اند. اما این استقبال روشنفکران همانطور که اظهار داشته بودیم نه علت جذابیت ملی کانون بلکه بخاطر استفاده از آن سمزله یک روزنه بود و دیرپا نمیتوانست با شوند. البته اشتباهات و انحرافات مسئولین کانون، مقاومت آنها در مقابل برنا مه جب و کوشش جهت حفظ "بیطرفی" کانون نیز با این افسول

سریع کمک کرد. اینکه از دل کانون در آینده چه برآید مشخص نیست اما مسلم است که هرچه باشد در جهت قطبی شدن آشکار آن خواهد بود. جبهه ملی کماکان به سیاست بازبهای خود ادامه داد. نیروی به آن جلب‌شد ولی نیروی چنادانی را نیز از دست‌داد. جبهه ملی بصورت مجموعه محدودی متشکل از "نخست‌ها"، بدون وجود تشکیلات، تا کنون باقی مانده است و منتظر فرصت است.

آنچه در زمان خود میتوانست پیش‌بینی شود و از طرف هیچ نیروی نشد، مسئله امکان قدرت‌یابی روحانیون بعنوان یک بدیسه‌ی بظاهر مستقل بود. بدیلهی که در عمل امروزه رهبری مبارزات - لاقلاً در حد علنی - را بدست‌گرفته است.

ما در صفحات گذشته عناصر و آحادی که میتوانستند بالفوه موجب برجسته‌شدن نقش روحانیون و مذهب‌شوند را بیان داشتیم. در اینجا بدین نکته اشاره میکنیم که چگونه این‌الفوه به بالعمل تبدیل شد.

سنظر میرسد که چند عامل در این مسئله نقش داشته‌اند:

۱ - فقدان کارآئی بدیلهای انقلابی، لیسرالی و ... در این رابطه بخصوص تذکر این نکته مهم است که رابطه و پیوند سرمایه‌داران و روحانیون بزرگ بدین معنی نباید تلقی شود که هر دو کاملاً یک چیز را میخواهند. اتحاد معادل یکا نگی نیست. تا زمانی که بورژوازی (و خرده‌بورژوازی) متحد روحانیون بزرگ بتوانند و یا چنین بنمایند که فا درجه امتیاز گرفتن است، روحانیون برجستگی پیدا نخواهند کرد. اما زمانی که سیکالیستی بورژوازی روشن شود زمان ایفای نقش روحانیون فرا میرسد. در جنبش مشروطه که سرمایه‌داران هنوز ضعیف بودند روحانیون در مقام رهبری بلامنازع بودند. در زمان نهضت ملی که بورژوازی ملی دبنا میسم و ابتکار داشت، روحانیون تحت الشعاع بودند. در سالهای ۳۹ - ۴۲ تا زمانی که جبهه ملی چشم انداز موفقیت را ارائه میداد، روحانیون مفاسی کاملاً تبعی داشتند. تنها زمانی که جبهه ملی بسی کفایتی خود را نشان داد و در مقابل رژیم خلع ملاح شد، جنبش بزرگ رهبری بخشی از روحانیون در آمد. در بحران اخیر نیز وضع دقیقاً سهمین شکل بود. در ابتدا که جبهه ملی به تک‌وتاش پرداخت، هنوز از روحانیون خبری نبود، بمجرد آنکه برای همه مسلم شد که جبهه

ملی قدرت و کفایت لازم را ندارد، نقش روحانیون برجسته شد. این نقش تکمیلی دو متحد همواره بازی شده است و باید بدقت مورد توجه قرار گیرد. معهذاً طبیعی است که این دو متحد تضادهای هم دارند که ناشناخته نیستند و بآنها خواهیم پرداخت.

۲ - عملکرد دولت - میتوان این جدل را که آیا رژیم شاه و امپریا - لیسیم در صورت اجبار به عقب نشینی مایلند چه کسانی را در قدرت ببینند، ادامه داد. اما این امری نیست که با بحث و جدل روشن شود و احتیاج به اطلاع دقیق از نحوه برنامه ریزی رژیم و امپریالیسم دارد. حملات اولیه رژیم به روحانیون به چه علت بوده است؟ اشتباه یا محاسبه دقیق؟ برای ما اظهار نظر قطعی غیر مقدور است. برخی از لیبرالهای غیر مذهبی و پاره‌ای از مذهبی‌های متعصب بعضوان طرفین ذینفع در این گمان بازی آزادند. ما هر دو امکان را میبینیم.

۳ - پشتوانه آیت‌اله خمینی - در جوامعی مانند ایران که عقب‌سب ماندگی و خفقان دست‌بدست هم حرکت میکنند، نقش شخصیت‌ها بیش از جوامع پیشرفته و آزاد است. در جامعه‌ای که از یکطرف سرکوب در آن موجب قحط الرجال شده و از جانب دیگر هم نیروهای مترقی و هم مرتجع تحت‌آموزیهای قرون به شخصیت‌ها بهای بیش از حد میدهند، وجود یا فقدان شخصیت برجسته در بدیل‌های مختلف اجتماعی بصورت عامل بسیار مهمی در می‌آید. این مسئله گریبانگیر همه نیروها، مرتجع و بینابینی و مترقی است. "شخصیت و سابقه شاه" (هر چه میخواهد باشد!) برای تصمیمگیری امپریالیسم عامل مهمی است. برای امپریالیسم همواره این مسئله مطرح است که اگر شاه برود چه کسی قادر خواهد بود نقش نوکری او را بدون ایجاد اختلال بعهده بگیرد (در حقیقت اگر چنین "شخصیتی" وجود میداشت تطعا امپریالیسم برای فریب و تحمیق مردم تا کنون شاه را عوض کرده بود). برای نیروهای ضد رژیم نیز همین امر واقعیت دارد. سابقه و پشتوانه ضد رژیمی آیت‌اله خمینی عامل بسیار مهمی در تقویت بدیل روحانیون است بطوریکه بدون وجود خمینی احتمال فریب به یقین میرفت کسسه روحانیون نتوانند مانند حال حاضر رهبری بلا منازع را بدست گیرند. خمینی بدلائل مشخص مبارز آشتی ناپذیر علیه رژیم شاه بوده است. در عرض ۱۵ سال تبعید، وی تنها شخصیت با پایه توده‌ای بود که در

حد توانائی خود - که زمانی بسیار محدود بود- با رژیم شاه مبارزه کرد. علیه غالب اقدامات ارتجاعی او موضع صریح و بموقع گرفت. این اقدامات شخصیت اجتماعی او را در قیاس با سایر شخصیت های مخالف شاه و با مخالف دیکتاتوری شاه ، معتبر تر ساخت . خمینی بصورت پشتوانه ای در آمد که میتوانست در صورت بوجود آمدن شرایط مساعد برای بدیل روحانیون بسیار موثر واقع شود و شد. انواع شریعتمداری ها و خوانساری ها بدون داشتن پشتوانه خمینی مسلما قادر به ابراز قدرتی که شدند نمی بودند، و همانطور که مشاهده شد هنگامی که شروع به یاز کردن دست خود نمودند همه چیز را بِنفع خمینی از دست دادند بطوریکه خمینی رهبر مسلم روحانیت شد .

شریعتمداری و خمینی یک دین و یک مذهب دارند. هر دو یکدیگر را بعنوان مرجع تقلید شیعیان قبول دارند. بهم احترام فراوان می گذارند. هر دو مقام برجسته ای در سلسله مراتب روحانیت دارند، ولی در عین حال نماینده دو جریان در همین سلسله مراتب هستند. برای دادن زمینه شاید بهتر باشد که از حوادث صدر مشروطه کمک بگیریم. در صفحات قبل گفتیم که روحانیون امتیاز ناشید بسیار در قوانین مصوبه مجلس را بصورت داشتن حق وتو کسب کردند. این پیروزی عظیمی برای روحانیون بود که آنها را بصورت قشر ممتازی در می آورد که همه مقدرات جامعه را در کف اختیار می گرفتند. میلیونها تسوده مردم، مجلس، و خلاصه تمام طبقات و اقشار اجتماعی تحت فرمان و مطیع روحانیون میشدند. چیزی که آنها میخواستند تصویب میشد و آنچه آنها نمی پسندیدند حتی اگر همه مردم هم میخواستند قانون نمیشد. اما این امتیاز عجیب در عمل اجرا نشد. عدم اجرا، برای برخی از روحانیون که روابطشان با بورژوازی و فئودالها تعیین کننده بود و از آن طریق ارضاء میشدند چندان مسئله ای ایجاد نکرد، اما برای روحانیونی که تعلق آنها به سلسله مراتب روحانیت تعیین کننده بوده البته نارضا کننده بود. معهذا تا زمانی که این دو نیرو- سرمایه داران و روحانیون بزرگ - با تفاق هم حرکت میکردند، این امر منجر به برخوردهای شدید نمیشد. مسئله قابل تحمل بود. ولی بتدریج راه بورژوازی " مدرن" (و روحانی متحد آن) از راه معتقدین متعصب به اصالت سلسله مراتب روحانیت تفاوتها پییدا کرد. این امر بخصوص

در سالهای اخیر در چند نقطه عطف تشدید یافت :

اولین آنها در مبارزه با فتودالیم مقارن انقلاب سفید بود که برخی روحانیون بیعت بیوندهای خود با فتودالها و خرده بورژوازی سنتی، برخلاف بورژوازی مدرن (بخواتید کمپرا دور) طالب آن نبودند. دومین نقطه مسئله کاپیتولاسیون بود. در اینجا عامل بسیار مهمی تفوق نهائی خود را بیان میداشت. امپریالیسم. این عامل برای بورژوا قدمش مارک است و برای روحانی بورژوا نیز. اما برای روحانی معتقد به اصالت مذهب، یک عامل خارجی، یک عامل ضد اسلامی، یک عامل مروج بیدینی است. و هنگامی که باین عامل خارجی حتی حقوق ویژه داده شود، حقوقی مافوق آنچه قوانین شرعی و عرفی معین میکنند، مسئله غیر قابل تحمل میشود. و شد. مبارزه خمینی با کاپیتولاسیون از این زاویه اسلامی صرف انجام گرفت (ولی طبعاً اثرات عد امپریالیستی هم داشت). نقطه سوم، مبارزه با کوشش دولت در سال ۱۳۵۱ برای خلع سلاح کردن روحانیون بود. در این سال دولت کوشش کرد که توسط سازمان اوقاف، کنترل کامل مساجد و تکایا و مدارس دینی را بدست خود گیرد و مانند بسیاری از کشورهای اسلامی، روحانیون را مواجبه بگیرد خود کند. در اینجا بورژوازی " متحد" روحانیون سه جنبه مخالفتی نکرد بلکه از اقدام رژیم استقبال نمود. با آنکه دولت عقب نشینی کرد و مسئله اجرا نشد، ولی این امر بی اعتمادی روحانیون نسبت به متحدین بورژوازی خود را بیشتر کرد. در این موارد خمینی بعنوان حامی سلسله مراتب روحانیت اقدام کرد و پیشنهاد خود را نزد دیوانیان این سلسله مراتب معتبر تر ساخت. بدین ترتیب این اقدامات همراه با مواضع مبارزه جویانه ضد رژیم خمینی، از او شخصیتی ساخت که اکنون به تنهایی سایر مراجع تقلید را تحت الشعاع قرار داده است. مواضع پیگیر او منفع سلسله مراتب روحانی و فاداری بخش بزرگی از روحانیون را نفی کرده است و اقدامات پیگیر ضد رژیم او بخش بزرگی از سردم را مجذوب نموده است.

با چنین پیشنهادهاست که خمینی ترا ساسی خود " حکومت اسلامی"

را قابل تحقق میدانند. این نیز نه صرفاً شرکت در قدرت دولتی، بلکه نیز صرف قدرت دولتی توسط مذهب است. این نیز شرایطی را مد نظر دارد که در آن سلسله مراتب روحانی تبدیل به سلسله مراتب حاکمیت بر جامعه - دولت - شود. اساس این نیز شبیه نظرات سیدجمال الدین - اسدآبادی است (با این تفاوت که او اتحاد اسلامی تمام کشورهای مسلمان را مد نظر داشت). زمینه عینی این نیز بازگشت به دوران خلافت علی بیعتوان پیشوای دین و حاکم جامعه است. آیت اله خمینی خود اظهار داشته است که ۳۰۰ سال است که خارجیا مملکت را فاسد کرده اند. ۳۰۰ سال طول میکشد تا آثار شوم نفوذ استعمار از بین برود.

* * *

بدین طریق مشاهده میشود که چگونه از میان بدیل‌های مختلف روحانیون و بطور اخص خمینی، رهبری مبارزات را در این مقطع بدست گرفته اند و عبارت بهتر چرا بخش بزرگی از مردم و روحانیون، آیتاله خمینی را انتخاب کرده اند، اکنون میتوان دید که این گانگی مذهب خمینی با مذهب مردم نبوده است که منجر باین انتخاب شده است. آیتاله شریعتمداری نیز دقیقاً مذهب آیتاله خمینی را دارد و مردم او را انتخاب نکرده اند. مذهب امسال خمینی نیز با مذهب ده سال پیش او تفاوتی نکرده است. در آن زمان حتی فتوای او را بحسب اقلیتی از مردم نمی شنیدند و کسی به فراخوانهای او لبیک نمی گفت، اما امروز توده های کثیر از او حمایت میکنند. امروز سنیها هم در نظارهائی که خمینی میخواهد شرکت میکنند. این مردم هستند که عاصی از وضع موجود به بدیل‌های مختلف روی آوردند، ضعف‌ها و

* - شاید ۳۰۰ سال پیش ارجاع به زمان مغوبه و قدرت کم نظیر روحانیون در این دوران باشد. در حقیقت این استعمارگران نبودند که بقدرت روحانیون ضربه زدند. نادر شاه افشار در ابتدا با ضبط موقوفات روحانیون، ضربه اول را به آنها زد و سپس کوشید با ساختن یک دین جدید نهاد مذهب را کاملاً بزیربوغ نهضاد دولت در آورد. آنتی تیز حکومت اسلامی - عمرش کفاف نداد ولی لعنت ابدای روحانیون را برای خود خرید.

سبکفایتی های دیگران موجب زده شدن مردم از آنها و برجسته شدن روحانیون شد. و باز ، این مردم غیر سازشکار و رادیکال ، ایسین " شیشه شکنان " بودند که روحانیون سازشکار و رجال دیگر را طرد کردند. مردم خمینی را خمینی کردند، و نه خمینی (و نه مذهب او) مردم را به حرکت واداشت. این نکته را حتی مذهبی های آگاه مسی دانستند، ولی غالبا به صلاح میدانند که بیان اعتراف نکنند. اما قبل از آنکه به عوارض تبدیل خمینی برای جنبش بپردازیم لازم می بینیم که به عامل دیگری که در جنبش اخیر موثر بوده است اشاره کنیم .

اشتیاهات رژیم

علاوه بر علل و انگیزه های متعددی که در رسد و گسترش جنبش دخالت داشته اند باید به اشتباهات متعدده رژیم نیز توجه نمود. نقش این اشتباهات کم نبوده است ، گو اینکه وقوع اشتباهات نیز بی دلیل نبوده و با ماهیت رژیم و بحران آن ارتباط دارد .

هنگامی که کابینه آموزگار بر سر کار آمد ، وعده هایی به بخش خصوصی داد که در نوشته "بحران جدید..." به آنها اشاره کرده- ایم . اما ماهیت رژیم چنان بود که نخواست و نتوانست به همین وعده های مختصر نیز وفا کند. وعده ها عمدتا شامل محدود کردن بخش دولتی (بخش بوروکرات نظامی و عبارت بهتر باشد شاه و شرکا) و دخالت بخش خصوصی در پروژه تصمیم گیریهای برنامه های اقتصادی بود. چنین تصور میشد که با راضی کردن بخش خصوصی ، ناراضی محدود به زحمتکشان میشود و آنها را سرکوب خفه خواهد شد. این برنامه اگر بر کاغذ فریبا مینمود در عمل امکان اجرا شدن نداشت . بهترین بگوئیم نازمانی که داشته آهنگس خلق کردن باند حاکم را لگد مال نکرده بود هیچ نوع عقبنشینی رفاست میدهد. محدود کردن باند شاه و شرکا ، بمعنای نفی دستاورد همه جنایاتی است که این باند سیاه طی پیش از نیم قرن برای خود بدست آورده است . این همه جنایت و خیانت ، برای کسب قدرت و ثروتی بیحد بوده است و باین آسانی قابل تفویض نبود. محدود کردن قدرت و "عدم دخالت در مسائل اقتصادی" برای باند شاه و شاهزاده ها به شوخی شامت داشت و طبیعی بود که نا زمانیکه مرگ را در مقابل چشم نبینند بآن رضایت نخواهند داد. این بود که

در طول زمامداری آموزگار این وعده‌ها عملی نشد. شاه و پادشاه و خواستند که فضا را آنقدر کش بیاورند تا موج جنبش فرو نشیند و آنگاه با ساده لوحان طماعی که زمانی تصور کسب امتیاز میکردند شویبه حساب کنند. اما نه جنبش فرو نشست و نه سرمایه‌داران بخش خصوصی با وعده‌های اجرا شده راضی شدند. شاه با این زودی تن به سازش نمیداد. حتی عده‌ای از غلامان خانه زاد او از انواع دگتر اقبال که وخامت وضع را بیش بینی میکردند با او توصیه کردند که کی‌باید بیاید ولی جواب او به اقبال این بود که: "پسر و خرف‌شده‌ای!" اما بتدریج معلوم شد که از اقبال خرف‌تر خود او بوده است. مخالفت‌ها ادامه یافت. باز برای سر دواندن و وقت‌یافتن، شاه در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی اظهار داشت که خوبناوندان او از این پس در امور اقتصادی دخالت نخواهند کرد. ولی با کمال وقاحت به خبرنگاران سه‌زده خارجی گفت که من این مصاحبه در ایران منتشر نمیشود! بعبارت روشن شاه میخواست در عین دادن وعده جای مانور را برای خود باز بگذارد. چنین وعده‌ای برای بخش خصوصی بود که روزنامه‌های خارجی میخوانند ولی حاشا که در روزنامه‌های ایران منتشر نشود و مردم "پسر و خرف‌شده" با دیدن تضاد بین وعده او و ادامه دخالت شاهزادگان و شرکاء در امور روزمره به دروغین بودن وعده او پی ببرند. (البته شاه میدانست که بخش خصوصی هم بالاخره به دروغ او پی میبرد ولی او میکوشید که با وعده دادن موج را آرسر بگذراند و مایل نبود مردم عادی با شنیدن این وعده آنها را حمل بر عقب‌نشینی او کنند و جری‌تر شوند). بهر حال جنبش ادامه یافت و شاه فرصت نیافت که همانطور که ذکر شد موج را از سر بگذرانند. اکنون پس از گذشت بیش از یکسال از وعده‌های اولیه شاه با لاجباً ربط‌ورسمی و علنی از متوقف کردن فعالیت‌های اقتصادی شاهزادگان سخن میگوید. اینکه این امر چقدر عملی شدنی است از انتخاب وزیر دربار ۸۰ ساله بی‌عرضه‌ای که ظاهراً مسئول اجراء "این مهم" است پیداست. حداکثر این است که تا موقعی که خطر از بین نرفته ممکن است اموال بعضی

* - گفته میشود که "غلام خانه زاد" پس از این اظهار چشم‌ملوگانه بکنه کرد و مرد!

از این مجسمه‌های عفن رادر بنیادهائی بگذارند تا زمان چه‌اول مجدد فرا رسد، گرچه همین اندازه "گذشت" نیز از حد شعور و تحمل شاه و باند او زائد است.

بعبارت دیگر شاه حتی در حد یک سرمایه‌دار به نهایت احمسق است و تا زمانی که خطر کل موجودیت او را تهدید نکرده است حاضر به سازش نیست. همین سرسختی در مورد مخالفین لیبرال شاه را به ورطه کشاند. شاه نمیخواست و نمی‌توانست بفهمد که از لحاظ سیاسی و اقتصادی باید امتیازهای بدهد. هنگامیکه لیبرالها مخالفت میکردند شاه بجای درک واقعیت قضیه، شاخ و شانه کشید، آنها را ایادی بیگانه خواند، بیاد جام زدن آنها به سلامتی پیشه‌وری افتاد و تصور کرد بحران را با توبو و نثر حل میکند. این نیز نشد. اعلیحضرت ممکن است بگوید خودشان برای "کابینه" و یا علیاحضرت چشم و ابسرو بیابند ولی سخنی میتوانند مسائل اجتماعی و اقتصادی را با ادا در آوردن حل کنند.

این مفاد و مت‌های "خرکی"، این کوری در مقابل ملموس تریسین و واقعیات، این تل‌کن سفت‌کن‌های متوالی که همه نشانه از ضعف بی انتها و نه قدرت او داشته بصورت دیگر نیز نشان داده میشود. هنگامیکه در بازار شورش شد شاه شخصا فرماندهی تیروهای حمله به بازار را بعهده گرفت. این حماقت تنها دست او را رو کرد. نشان داد که چقدر هراس دارد. نشان داد که جلالت مآب چه زود هول میشود.

* - در باره‌ای از دمکراسی‌های غربی هنگامی که یکی از شروتمندان به شغل رسمی دولتی گماشته میشود اموال خود را بصورت بنیاد (FUND) در می‌آورد یعنی بدست هیئت مدیره‌ای میدهد که بظاهر بدون دخالت او آنرا اداره کنند تا تضاد منافع پیش نیاید. این حیلۀ عوامفربانه کشورهای غربی فقط تا زمانی حتی بطور ظاهر رعایت میشود که فرد مذکور در منصب خود باقی بماند. پس از آن اصل و فرع باو داده میشود.

† - شاه چند سال پیش اظهار داشت که هنگامیکه در جلسات هیئت دولت شرکت میکند احتیاج به سخن گفتن ندارد بلکه وزراء از حرکات چشم و ابرویی او متوجه نظر او میشوند!

و اینها هیچیک از چشم مردم تیز بین پنهان نماند . هنگامیکه حزب رستاخیز در عمل محفل شده بود ، این قلندر نفیهم آنگذر شعور نداشت که انحلال رسمی آنرا اعلام کند . صد جور حرف زد ، احزاب را ابتدا " آزاد " کرد . سپس گفت فقط در کادر حزب رستاخیز " آزادند " . بعد گفت بکلی آزادند ولی حزب رستاخیز هم باقی میماند . سپس گفت حزب رستاخیز ممکن است برود . دوباره سفت کرد . و این بازی موش و گربه مفتضح زمانی انجام میگرفت که حزب رستاخیز در واقع وجود خارجی نداشت .

این حماقت ها برای تراق نوکر مفتی که واقعا خیال میکنند امپراطور " غرب آسیا " است تعجب آور نیست . این ها از ماهیت شاه و رژیم او جدا نیست . این ها صرفا اشتباه سیاسی نیست . حماقت محض است بی کم و کاست . اما در مواردی اشتباه سیاسی نیز به این حماقت ها افزوده شد و آن در مورد نقش روحانیون بود . اینها گفته ایم که هیچکس مسئله نقش روحانیون را با اندازه فعلی نمی داند . اما آنچه شاه را در مورد از دیگران متمایز میسازد آن بود که وی تصور کرد میتواند به کسانی مانند شریعتمداری در مقابل دیگران ، و متجمله لیبرالها ، تکیه کند عاقل از آنکه اولاً منافع شریعتمداری از منافع سایرین کاملاً جدا نیست و " تلگرافهای پشتیبانی " هنگام بخطر افتادن منافع باد هوا میشود و ثانیاً شریعتمداریها از طرف مردم عاصی بپیمان سهولتی طرد میشوند که رجال بدون عمایه . قمار شاه بر سر شریعتمداری و خارج شدن کنترل از دست او با اعتراف خودش از بزرگترین اشتباهات رژیم بود .

میتوان اشتباهات بیشمار دیگری را شمرد . ولی دلیل و انواع این اشتباهات متعدد و سفیهانه درست در رابطه با عمل جنسی و ماهیت رژیم قابل فهم است . هنگامی که وضع آرام است رژیم علیرغم حماقتها بزرگ اشتباه میکند و با اگر اشتباه کرد عواقب وخیمی را تحمل نمیکند . اصلاً درست زمانی که موج پس از موج قسرا می رسد ، ارتجاع به نهایت دستچاکی و سردرگمی فضا احت اوردمی غلتند . ویتنام نمونه بارز طرز عمل رژیم های دیکتاتوری در روز مفاجات را نشان داد . هر مرتجمی در پی جان و مال خود بود و سگ صاحبش را نمی شناخت . در ایران نیز در شرایط خطر بود که حماقت پشت حماقت و بقول شاه " ناشکری " پشت

با شگری از طرف کسانی که ثروت خود را مدیون رژیم من هستند" ظاهر شد. سرمایه ها فرار کرد، و هر کس کلیم خود را از آب بیرون کشید. در یک کلام میتوان گفت عدم تشخیص موقعیت، اشتباهات مکرر و حماقت های زائد الوصف نقش مهمی در خراب تر کردن وضع رژیم بازی کرد.

در اینجا لازم است به نکته ای دیگر توجه کنیم. هنگامیکه در جامعه ای سرکوب و خفقان به نهایت خود میرسد و رژیم با استفاده از این ابزار و امکانات دیگر خود بصورت قدر قدرت خود می نمایانند در عین حال نابودی سریع خود را نیز تدارک می بینند. قدر قدرتی بصورت یک تصور ذهنی کاذب، بصورت یک ظلم با واقعیت مغایر است و ظلم چنانکه میدانیم هنگامیکه می شکنند قطعه قطعه میشود. شکنندگی همیشه عمر دپو بد سرشت معادل نابودی او است. ظلم ترک بر نمی دارد، خرد میشود. رژیم "قدر قدرت" با اولین عقب نشینی، نابودی ظلم را اعلام میدارد و این امر برای کسانی که آنرا ضد ضربه تصور میکردند بزرگترین عامل مشوق در تشدید مبارزه است. مردم بطور محسوس در تجربه روزمره زندگی خود در می یابند که رژیم با همه کرو فرش و با همه دستگاه های عربض و طوبلش، با همه کمیته و ساواکش.... ضربه پذیر و شکست پذیر است. هیچ چیز با اندازه ظلم شیرین اولین پیروزی در مبارزه، پیروزی کمب شده، بسجگ کننده نیست، و چنین بود که مردم ما هر پیروزی را تبدیل به پلی کردند

• در این مورد رژیم تضرع و زاری بسیار کرد و اعلام کرد که ظرف چند هفته چند میلیارد دلار پول از کشور خارج شده است. اما این نیز یک حقه بازی عربیان بود چون عمده کسانی که پول خارج کردند خود شاه و باند او بودند. بیک دلیل بسیار ساده، اگر رژیم نمیخواست خروج ارز توسط بانک ملی را متوقف میکرد و پولی خارج نمیشد! پول را کسانی خارج کردند که هدف جنبش اخیر بودند، یعنی خود شاه و شرکا، او. و همین امر یکی از عمده ترین دلائل اعتراضها و اعتصابات کارمندان بانک ملی که ناظر فرار پولهای باد آورده از کشور بودند را تشکیل میداد.

برای مبارزه گسترده‌تر و کسب پیروزی بیشتر . و چنین بود که حرکات هزار نفری به مد هزار نفری و بالاخره چند میلیون نفری منجر شد . پیروزی کسب شده صرفاً پیروزی نیست . بل است . بسیج کننده و تهیج کننده است . پیروزی آفرین است .

استفاده از موقعیت

عوارض قدرت

مجموعه عوامل فوق شدت و شکل جنبش کمونی را تعیین میکند . جنبش توده‌ای سازمان نیافته زحمتکشان بنا بر انگیزه های سیاسی و اقتصادی ، با رهبری خمینی بنا بر انگیزه قدرت یابی سلسله مراتب روحانی و برقراری حکومت اسلامی . این تضاد و دوگانگی نمیتواند در سرنوشت جنبش تاثیر نگذارد .

از سالها پیش آینه‌آله خمینی با این مسئله اشاره کرده است که بجز او چیزی باقی نمانده است . او مرگ خود را در تبعید میدید و برای آن بخاطر پیشبرد اعتقادات خود آماده بود (و این جنبه مثبت اوست) . او تصور دیدن روزی که میلیونها مردم شعار مرگ بر شاه و زنده باد خمینی بدهند را نیز نمیگردد . او معتقداتی داشت ، برای آنها مبارزه کرده بود و عواقب آنرا نیز پذیرفته بود . تنها اینجا و از این جنبه ، رویه او از نظر همه مبارزین قابل احترام است . در این روال نه تنها مذهبی های آگاه ، بلکه نیروهای غیر مذهبی کمونیستها همواره از او حمایت میکردند . نه تنها سازمان های سیاسی ، بلکه سازمانهای دانشجویی خارج از کشور که امکان ابراز نظر علنی داشتند ، با آنکه اکثریت اعضا آنها تعالیات کمونیستی و غیر مذهبی داشتند ، پیام سالیانه به خمینی را فراموش نمی نمودند . طبیعی است که کمونیستها به اعتقاد مذهبی خمینی آگاهی داشتند و میدانستند که خمینی از نظرگاه خود کمونیسم را که منکر وجود خداست مردود می شمارد . کسی در این میان توهمی نداشت . آنچه برای کمونیستها برجستگی داشت قاطع بودن خمینی در مبارزه ضد رژیم بود . خمینی نیز علیرغم مردود دانستن کمونیسم چنین مینمود که به مبارزه ضد رژیم کمونیستها ارج مینهد و بنا بر این علیه آنها موضع گیری علنی نمیکرد . مساببات طرفین در حد مناسبات

عناصر مذهبی مبارز و کمونیستها در بسیاری از نقاط دنیا، بصورتی مناسب بود. با آنکه هیچ نیروی توهمی در مورد چند و چون نظرسنجی دیگری نداشت، معیذاً طرفین بجای جنگ سیکرانه دشمن نادگن، به تمرکز حمله بر دشمن مشترک - رژیم شاه - پرداخته بودند. کوشش های طبیعی و مجاز طرفین برای تبلیغ و ترویج ایدئولوژی خود در چهارچوبی انجام میگرفت که بنفع رژیم نباشد....

اما این قرارداد نامکتوب، این تفاهم متقابل، ناگهان بهم خورد. اولین زمینه این امر را اقدام خیانتکارانه مجاهدین با مطلق مارکسیست با اخراج و اعدام و ضبط اموال و اسلحه و اسناد مجاهدین مسلمان تشکیل داد. ما در این مورد در نوشته های گذشته مطلقاً بحث کرده ایم، و باره ای از اعضا قبلی این سازمان نیز مطالبی عنوان کرده اند. ما معتقد بودیم - و این مسئله را بلافاصله پس از اطلاع از "تغییر ایدئولوژی آنها و غصب نام سازمان، شفاها و کتاب آنها اطلاع دادیم که کار آنها موج ویران سازی از آنتی کمونیسم بوجود می آورد که در مورد اثرات شوم آن میبایست نمیتوان کرد. اما صریحاً این خیانت بدون اضافه شدن دو عامل دیگر نمیتوانست کاملاً متولد. عامل اول سکوت بسیاری از کمونیست شماها در مورد این جنایت بود. دوست ما سندزما سی که استالین هزاران هزار مردم کمونیست و غیر آن را به جوخه اعدام میبرد و دیگران بجای اعتراض خفقان گرفتار شده، تا نویسد خود آنان فرا رسد، در اینجا نیز انسانهای مرعوب شده، بی شخصیت، فرصت طلب و جیونی که باره ای نام کمونیست را نیز بر خود نهاده بودند، با شاهد و تماشاچی این جنایت باقی ماندند و با حتی بیشتر می را به آنجا رسانیدند که از این مسئله "چشم پوشی" کرده و به تأیید با مطلق کمونیست شدن مجاهدین پرداختند.

* - این نوشته در کتاب "مشکلات و مسائل جنبش" چاپ شده است. لازم به تذکر است که در این زمان ما هنوز از مسئله اعدام و ضبط اسلحه و اسناد مسلمانان اطلاع نداشتیم و هنگامی که با چاپ بیانیه مجاهدین از این مسئله مطلع شدیم روابط خود را با آنها قطع کردیم و دفتر "پیرامون" تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین... را منتشر ساختیم.

† - یکی از این جریانهای فرصت طلب حتی کشتار مسلمانان توسط مجاهدین "کمونیست" را دلیل کافی برای کمونیست شدن آنها البته

استالینسیم بدین طریق بعنوان مارکسیسم ورود نامیعون خود را بسا سکوت یا نائید فرصت طلبان اعلام کرد . جنبش کمونیستی ایران هرگز سکوت کنندگان یا نائید کنندگان این جنایت را نخواهد بخشیده و اعتراض های رنگ پریده و خائفانه کنونی آنها را با مقابله شجاعانه و بموقع اشتباه نخواهد کرد. این کمونیست نمایان بدین طریق به مردمی که شناخت از کمونیسم نداشتند وانمود کردند که کمونیستها جانی هستند، کمونیستها بسر رفقای همزم و مبارز خود آتش میگشایند، کمونیستها دزد هستند. بدون تردید تنگ ایمن تمکین از بلیدی آن اقدام کمتر نیست .

اما این ضربه هم به جنبش کمونیستی و هم به جنبش خورده بورژوازی مبارزه علیه هم سهمگینی میتوانست بطریق دیگر تخفیف یابد. ضربه کمونیست نمایان شاید اگر با عکس العمل معقول مذهبیون مبارز مواجه میشد کمتر ویران ساز بود. در اینجا باید حق داد که بسیاری از مسلمانان مبارز تا مدتهای طولانی در مقابل سوسه و تحریکات متعصبی که میخواستند مسئله مجاهدین را مستمسکی برای کارزار وسیع ضد کمونیستی کنند مقاومت کردند. اما این مقاومت در عدهای بتدریج در هم شکسته شد و مسئولیت عمده آن در اینجا متوجه آیتاله خمینی است. و این عامل دومی است که ذکر کردیم.

ما در مورد جنبه های مثبت مبارزه جوانان آیتاله خمینی علیه رژیم در مفا تهی پیش سخن گفته ایم. اما البته این نکته را نیز فراموش نمیکنیم که وی حتی در بحبوحه فعالیت مجاهدین مسلمان آنها را نائید نکرد. سازمان مجاهدین اسلامی حتی نمایندگان چند سال پیش برای مدت طولانی نزد خمینی نگاه داشت ولی او از نائید آنها امتناع کرد. دلیل خودداری از نائید را باید آیتاله خمینی ، هواداران او و با مجاهدین مذهبی بازگو کنند و مردم بگویند که

بآدرک ویژه ای از کمونیسم (تلقی نکرد، بلکه زمانی که اینها مبارزه مسلحانه را نیز نفی کردند ورود آنها را به صفوف کمونیسم تبریک گفت. چنین فرصت طلبانی فقط خود را رسوا نمیکنند. اینها آبسه آسیاب آنتی کمونیسم میریزند.

هنگامی که حنیف‌نژادها و بدیع زادگانها و مقیدی‌ها بخاطر زحمتکشان و تحت‌اعتمادات اسلامی خود قطعه قطعه میشدند، دلیل متنازع آیت‌اله خمینی از تائید آنها چه بوده است. شاید این جنس و بوی بسیاری از مسائل کنونی را روشن‌کنند. اما نکته جالب اینجاست که همین آیت‌اله خمینی که از تائید حنیف‌نژادها خودداری میکرد اکنون از کشته شدن رفقای حنیف‌نژادها توسط عده‌ای کمونیست‌نمای کاذب چنان ناراحت میشود که بخود حق میدهد بر حقایق پا بگذارد و عمل کمونیست‌نمایان را مجوزی برای برآه انداختن کارزار علیه همه کمونیستها کند. باید از ایشان پرسید آیا راه مجاهدین مسلمان راه اسلام بود یا نه؟ اگر بود چرا تائیدشان نکردید و اگر نبود چرا اعلام نکردید و مردم را از "گمراه" شدن باز نداشتید؟ و از این مهمتر چرا امروز سخن از "از پشت خنجر زدن کمونیستها به مسلمانان" میکنید؟ آیا بنظر شما چنین روش و منطقی نیز مطابق با منطق و اخلاقیات حکومت اسلامی است؟

عده‌ای از نزدیکان آیت‌اله خمینی دلیل اساسی - و حتی عده‌ای تنها دلیل - حملات ناروای خمینی به کمونیستها را همین اقدامات مجاهدین میدانند. اما بگمان ما این افراد در این مورد حسن نیت زیاده بخرج میدهند. واقعیت چنین حکم نمیکند:

اولاً آیت‌اله خمینی هنگامی که کشتارهای مجاهدین فاش شد سکوت کرد. برای شخصی که همواره به نصمیم‌گیری و اعلام سربس نظراتش معروف بوده است سکوت طولانی در این مورد قابل توجه نیست. ثانیاً آیت‌اله خمینی بخوبی واقف است - و این اولین درس منطق برای کسی که مانند ایشان استاد منطق است میباشد - که اقدامات و اشتباهات جزئی از هواداران یک آرمان شامل حال کلی آنها نمیشود. اگر مردم بسیار عامی نتوانند به چنین تفکیکی قائل شوند، آیت‌اله خمینی استاد منطق از درک آن عاجز نباید باشد. آیا خمینی نمیداند که بسیاری از مسلمانان نیز مرتکب جنایت شده‌اند، جنایاتی هول‌انگیزتر از مجاهدین بااصلاح مارکسیست؟ آیا خمینی خبر ندارد که در پاره‌ای از کشورهای اسلامی چه میگردد و چگونه آنان قاتل خلق خود و حامی شاه و نوکر امپریالیسم هستند؟ آیا بنظر ایشان عمل کشورهای اسلامی خود بخود دلیل محکومیت اسلام است؟ اگر نه، پس چرا

ایشان در اعلامیه‌ها ختم‌بحق‌خودا زنا شیدر رژیم شاه توسط دولتها و نهاد انقلابی چین و شوروی را مستمسکی برای حمله به همه کمونیست‌ها و منجمله آنهاشی که با سیاست چین و شوروی مخالفند میکنند؟ آیا ملک خالد کمتر از هواکوفنگ کراحت آور است؟ و آیا ضیاء‌الحق از برزنف منزله شراست؟ البته تنه‌ها خمینی بلکه هر کس که مختصر آشناشی با منطق داشته باشد میدانند که چنین نیست. هر کس که مختصر انصافی داشته باشد می‌داند که هزاران کمونیست با شرافتی که در مبارزه با رژیم منفور شاه جان باختند و یا اکنون در سیاه‌چالهای او جان میدهند "عمال شاه" نیستند. حماسه باشکوه قامت راست‌کنیرائی که روی استخوانهای از پوست بیرون زده کف پایش راه میرفت و سرود میخواند، چهره فراخ و با ابهت خسرو گل‌سرخ‌ی که با مقاومت حماسی خود خلقی را تکیان داد، سرود مبارزه جویانه‌ای که از سینه‌های پویان‌ها و احمدزاده‌ها و حزنی‌ها ندای آغاز جنگی باشکوه در داد، را بدون چشم‌پوشی از هر گونه اخلاق و ایمان - و منجمله اخلاق و ایمان صدر اسلامی که مورد توجه آقای خمینی است - نمیتوان ملهم از امیربالیسم خواند. آیت‌اله خمینی نشان میدهد - و چه خوبند که بهمه نشان داد - که در حکومت اسلامی مورد نظر او چگونه حکم میشود. اگر این طرز منطق آقای خمینی درست است بنا بر این حکومت اسلامی او حکومتی خواهد بود که در آن گل‌سرخ‌ی‌ها عامل شاه و امیربالیسم تلقی میشوند و خوششان حلال است! حکومتی که در آن تره‌گل‌ها به سیاه‌چال فرستاده میشوند. حکومتی که در آن حتی از انصاف و عدالت صدر اسلامی خبری نیست

و چه خوب شد که این نیز آشکار شد، و در حقیقت تنها تحت این شرایط آشکار شدنی بود. تحت شرایط احساس قدرت، هنگامی که آیت‌اله خمینی در موضع ضعف فرار داشت از حمله به کمونیست‌ها خبری نبود. بمجرد آنکه اوضاع و احوال دست‌بدمت دادند تا موقعیت او تثبیت شود، با آنکه کمونیست‌ها هنوز در زیر تیغ رژیم بودند، حمله به آنها از جانب او آغاز شد. این‌دیگر حکم "دین و انصاف" نیست. این سیاست بازی عربان است. طبیعی است که هیچکس در هیچ زمان در این توهم نبوده است که روحانیون بفتح کمونیست‌ها اقدام کنند و با علیه آنها تبلیغ نکنند. مذهب مخالف کمونیسم است و

بر عکس، و ما در این مورد هیچگونه توهمی نداریم. ولی آن مذهبی که میگوید هنگام احتیاج سکوت کن، و با مدای مخالف بر تیاور، اصلاً هنگام قدرت بکوبه‌بسیان سیاست بازی است. سیاست بازی بقیامت روی گرداندن از واقعیات، بقیامت بهتان زدن به صدیقترین و شریفترین فرزندان وطن، بقیامت ندیدن خونهای پاک که فطرتش هنوز بر دیوار سیاه چالها خشک نشده است. آقای خمینی! حکومت اسلامی شایسته برای عده‌ای راه رستگاری تلقی شود، ولی هیچ انسان آگاهی نیست که به بهتان‌های شما را نتابید کند. شما با دست خود کلنگ به ساختمان حکومت اسلامی خود زدید و شاید در حقیقت چاره‌ای نیز نداشته‌باشید. احساس قدرت خیلی سریعتر از آنچه تصور میرفت عوارض خود را نشان داد. ما مطلقاً این توهم را نداریم که آقای خمینی سفیر رویه دهد او فعلاً خود را بر مسند قدرت می‌بیند و هر چه می‌خواهد می‌گوید. ما عادتاً در چند ماه پیش که اولین علامه غد کومونیستی خمینی منتشر شد از موضعگیری علنی خود داری کردیم. و کوشش خود را معطوف به توضیح مسائل برای مذهبی‌های مبارز و مدیو حتی عده‌ای ز نزدیکان خمینی نمودیم. این اقدام هم بخاطر این بود که عده‌ای از مبارزین مسلمان بدون افتادن در موضعگیری به تفکر واداشته شوند و هم اینکه این بهانه بدست نیاید که اگر سکوت میند و جوابگوئی نمیشد مسئله بصورت امری گذرا در آمده و فراموش میگشت. ما البته توهمی در این مورد نداشته‌ایم ولی اکنون برای دیگران هم باید روشن شده باشد که حملات مستمر آقای خمینی به مبارزین کمونیست نه بعنوان عکس العمل محولانه باس با آن مسئله، بلکه ناشی از یک تصمیم حسابشده است و ادامه خواهد یافت. اینکه موجبات سیاسی این تصمیم چیست البته قابل بحث است. در ماه‌های اول این مسئله توسط عده‌ای مطلع عنوان

■ ما واقف هستیم که ایدئولوژی مجاهدین مسلمان کمونیسم را ضد اسلام نمیشمرد و چنین استدلال میکرد که از آنجا که مهمترین نکته در اسلام تشخیص تکامل است، و از آنجا که کمونیسم در مسیر تکامل است، پس عملاً کمونیسم در همان جهتی است که مورد قبول اسلام است. اما ظاهراً چنین مباحثی که تکیه اساسی را بر جوه انقلابی اسلام مسمی گذارد مورد قبول سلسله مراتب روحانی نیست.

میشد که این موضعگیری علنی ضد کمونیستی ناشی از یک سازش با جناح شریعتمداری بوده است، حتی عده‌ای آنرا شرط مقدم همکاری آنها تلقی میکردند. اما ادامه این حملات در حالیکه آیت‌اله خمینی فعلاً شریعتمداری را تحت الشعاع قرار داده، نشانه آنست که موجبات دیگری هم در میان بوده است. این امر بخصوص از لحن موهن و افشرا آمیز اعلامیه‌های خمینی آشکار است. در سراسر نوشته‌های خمینی کوششی در رد ایدئولوژیک کمونیسم بعمل نمی‌آید. اظهارات او بهتان و تهمت با الفاظ موهن است بدون آنکه حتی زحمت " استدلال هم بخود داده شود. این بهتان‌ها با حسابگری تحت عنوان " شنیده شده است و یا " میگویند" و غیره با اصطلاح از نظر شرعی محکم کاری شده است. " شنیده شده است " که کمونیست‌ها عمال امریکا هستند! " گفته میشود" که رژیم میخواهد تبلیغات کمونیستی کند!! بهر حال این محکم کاریها (!) ممکن است شرعی باشد ولی کسی را از هدف اصلی که بهتان زدن است دور نمیکند. در یک استثناء خمینی بحت‌ابشود لوزیک میکند و اظهار میدارد که کسی که به منشاء غیبی معتقد نیست نمیتواند بخاطر انسانیت‌کار بکند. چه خوب بود که آیت‌اله خمینی این رشته استدلال را ادامه میداد تا ثابت میشد که گمانیکه بخاطر منشاء غیبی و اجر آخرت کوشش میکنند قابل احترام نرند با آنهایی که بدون چشم داشت جان فدا میکنند. ما از این نوع استدلال‌ها ایستادیم. لوزیک استقبا لمیکنیم. معتقدیم آیت‌اله خمینی و دیگران با بدهر استدلالی که

✱ - جعفر جالب‌است و جعفر گویا، کمونیست‌ها عامل شاه و امیربیا -
 لبسمند ولی روسای محترم ارتش شاهنشاهی نایسته توجه خاص آقسای
 خمینی. ایشان فراموش نکرده‌اند که در یکی از اعلامیه‌های اخیر خود
 بنویسند :

" سلام اینجانب را بروسای محترم ارتش برسانید، به نیروهای
 زمینی، دریایی و هوایی، پس از تعبیت و سلام بگوئید ایران
 کشور شماست و ملت ایران، ملت شماست به ملت بی‌موندید، من
 میدانم بسیاری از شما بملت و کشور اسلام وفادار هستید و از
 این کشتارها و غارتگریهای شاه خائن و بستگانش و جنا پینکا -
 ران بینا لمللی ناراحت هستید....." (تکیه‌ها از ما ست)

روسای محترم ارتش به کشور اسلام وفادارند، بایمان تعبیت و سلام بساد.
 آیا هنوز کسانی هستند که ابعاد قضیه را نبینند ؟

دارند را بیان کنند. علنا بنویسند. تمام دلائل خود را بیاورند. اما بهتان زدن نشانه عدم اعتقاد به برندگی و کفایت آلمان خوداست. نشانه نهایت ضعف ایدئولوژیک است.

بهر حال اتهام زدن به کمونیستها چه در اثر احساس موضع قدرت باشد و چه در اثر محاسبه و مصالحه، هیچکس را برای مسدود طولانی گمراه نخواهد کرد. بگذار خمینی بگوید گلسرخى عامل شاه بود. این گلسرخى شهید عزیز خلق نیست که افشاء میشود. بگذار خمینی بگوید مفتاحی ها عامل امیربالیم بودند. مردم قضاوت خواهند کرد و قضاوت نهائی مردم آموزنده خواهد بود. در این میان اما، تا زمانی که این مسائل برای همه روشن نشده است، مسئولیت تشنت در صفوف مبارزه، مسئولیت گمراه کردن اذهان و بهره برداری رژیم با خمینی ها خواهد بود. کافی نیست که شعار سرنگونی رژیم را آبتاله خمینی بدهد. هزاران کمونیست سالهای سال و بیش از او چنین گفته اند و مدها تن جان خود را هم در راه اجرای آن گذاشته اند. شعار سرنگونی کافی نیست اگر عمل در جهت ایجاد نفاق غیر اصولی و تشدید تشنت باشد. خمینی خدمتی را که با مبارزه آشتی ناپذیر علیه شاه میکند با براه انداختن جنگ حیدر نعمتی بی ارزش میکند، کسی که به مسلمانان درس میدهد "با کمونیستها... مقابله کنند" مسئول زد و خورد های میان آنان و اخیاننا بدتر آنهاست.

آقای خمینی، کمونیستها از حمله امیربالیم و رژیم شاه و ارتجاع جهانی نمیترسند، بهتان های شما جای خود دارد. شما ممکن است برای عده ای امام خمینی باشید و حرفتان برای آنها حجت باشد، شما ممکن است مسجور فریادهای زنده باد خمینی شده باشید، شما ممکن است خود را "مسئول مردم" بدانید... اما مطمئن باشید که این رویه ای که در بیشتر ارباب از مهمترین عواملی خواهد بود که این قدرت ناگهانیان را متلاشی خواهد کرد، و شما دومرتبه با دست خالی - همانطور که پس از ۱۵ خرداد اتفاق افتاد - شاهد ادامه مبارزه کمونیستها با امیربالیم و ارتجاع خواهید بود. ما عقبیده داریم که روحانیون نه هرگز توانستند و نه بخصوص امروز می توانند بدیل پایدار باشند، بلکه حد اکثر بعنوان محمل و محلل در خدمت گذار از مرحله ای به مرحله دیگر فرار میگیرند. حد اکثر

چیزی که از این راه بدست می آید، کابینه آقایان شالچیان و کنسی (امینی های "خوشنام") در ائتلاف با جبهه ملی آقای سنجابی و امثالهم میباشد. شق دیگر، ضیاءالحق یا "روای محترم ارنش" است. حکومت صدر اسلامی امکان تحقق ندارد و حرکت نهایی اوائل قرن نه در آن زمان و نه در این زمان امکان گرفتن امتیازبیدار را نداشت و نخواهد داشت. قول و قرار بلی، نظارت هیئت مجتهدین روی کاغذ بلی. اما همین، با اینحال ما در عین حال معتقدیم کسی که بمانی که باین امر، به تحقق حکومت اسلامی باور دارند تا زمانی که با رژیم مبارزه میکنند در کوشش خود ذبحند. حق دارند، اما تا زمانی که خیال نکنند تا گرفتن قدرت دو قدمی بیشتر فاصله ندارند و بنابر این از هم اکنون روی کسانی شمشیر بکشند که فداکارترین انسانهای تاریخند. و کسی که اینرا نمیند هیچ چیز را نمی بیند. ما معتقدیم که همه نیروهایی که ضد رژیم هستند، همسره نیروهایی که ضد امپریالیسم یا حد اقل ضد نفوذ امپریالیسم هستند - و این شامل مسلمانان را دیکال میشود- باید در شرایط کنونی هم خود را مصروف سرنگونی رژیم شاه و قطع نفوذ امپریالیسم کنند. ما همیشه حتی در بحرانی ترین مراحل معتقد به ضرورت مبارزه ایدئولوژیک هستیم و آنرا وقفه ناپذیر میدانیم، اما میان مبارزه ایدئولوژیک و بهتان و افترا فرق زیادی فائلیم. ما مبارزه ایدئولوژیک را مقدس و بهتان را نامقدس میدانیم. ما اتهام زنی را منع دشمن میدانیم و توسل با آنرا از جانب هر نیرویی محکوم میکنیم. مسلمانان را ترغیب به مبارزه ایدئولوژیک علیه کمونیسم میکنیم و از این مبارزه استقبال میکنیم، اما بهتان زنی، دشنام و توهین را محکوم نموده و آنرا بمثابه سند ضعف و عدم حقانیت آنها می شماریم. یک نکته دیگر را نیز باید در این زمینه توضیح دهیم. اگر ما بخاطر احترام نسبت به مبارزات ضد رژیم آیت اله خمینی از بهتان زنی های او احساس خشم میکنیم، در مورد آن شیادانی که با رژیم مبارزه نکرده به کارزار آنتی کمونیسم پیوسته اند و بسا کسانی که آنتی کمونیسم وجه غالب موجودیت آنها را میسازد چیزی جز احساس نفرت نداریم، از این موجودات کثیف که مانند علف در هر بوستانی میرویند بجز هرزگی انتظاری نیست. ما شاهد زندگی

ننگین کمانی هستیم که تا دیروز در زندگی سراسر کثافت و دوروییانه خود غوطه میخوردند (و هنوز هم میخورند) اما امروزه ناگهان با قدرتی بی روح - نیون و مذهب ، محالو برای بهره برداری فراهم دیده اند . این افراد برای خوش آمد آمد میریالیبشها در دشنام به کمونیستها مسابقه میدهند و بسا تفنین و دروغگوئی و وارونه جلوه دادن حقایق سعی در مشوب نمودن آنها کرده و نیز خمینی را ترغیب به بیشتر کردن موضعگیری ضد کمونیستی میکنند . اینها نه تنها سفیله ها ی رایج و دروغ های معمول را تکرار میکنند بلکه کثافت و تعفن موجوداتی ما تندلانی ها و نیکخواه ها را بگردن کمونیستها میگذارند ! با بدبا بین مجسمه های سفا هتگفت که لا اقل لانا شی و نیکخوا که ما شی داعی کمونیست بودن میگردند ، گفتند که کمونیسم مردود است ما ما م جمعه هنوز هم خود را مسلمان میدانند ، آیت اله خوشی شما هنوز هم مرجع تقلید است (و شما هم او را قبول دارید) ، که ساواکی های عماسه سر فراوانند ... آیا باید هنوز شماریم ! ؟ چطور است که عماسه ساواکی دلیل مسلمان بودن او نیست ولی خود فروشی سیخواه ها مربوط به کمونیسم است ! ؟ حتی افشاء شما حضرات کراهت دارد ، شما قابل افشاء شدن هم نیستید . شما وردستان خوشی هستید که خود را بخاطر کسب قدرت مبارز میخوانید . شما مگس های دور شیرینی هستید و عمری بهمان کوتاهی دارید . کامتان شیرین !



قبل از خاتمه مقاله لازم است به تغییراتی که جنبش اخیر در وضع ایران بوجود آورده است اشاره مختصری بکنیم . ما در نوشته های قبلی در باره اهمیت جنبش و ویژگیهای آن (خود جوشی ، تسوده ای بودن ، رادیکال بودن ، فهر آمیز بودن ، ...) سخن گفته ایم و خوانندگان را به آن نوشته ها ارجاع میدهم . در اینجا صرفا باین مسئله میپردازیم که وجود جنبش اخیر چه تغییری در ارزیابی از مسئله انقلاب و مرحله آن میدهد .

ما از سالهای گذشته بر این نظر بوده ایم که تنها انقلاب

اجتماعی ایران انقلاب سوسیالیستی است* و این امر نه تنها بخاطر این حقیقت است که تنها انقلاب اجتماعی دوران انقلاب سوسیالیستی است بلکه از این نظر نیز هست که در ایران هم مناسبات تولیدی سرمایه داری حاکم است و هم حکومت در دست سرمایه داری است. انقلابی که تغییر مناسبات تولیدی سرمایه داری را هدف قرار دهد و ضرورتاً علیه طبقه حاکم سرمایه دار باشد هیچ چیز جز انقلاب سوسیالیستی نمیتواند باشد. تخیلاتی مانند انقلاب دمکراتیک نوین که طی آن کوبا سرمایه داران "ملی" برای امحاء سرمایه داری بر قراری سوسیالیسم با کارگران اشتراک مساعی مینمایند به مسووزه عتیقه ها تعلق دارد و در نوشته های دیگر مورد بحث قرار گرفته اند.† ما در عین حال از سالهای گذشته معتقد بوده ایم که گرچه انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی است اما هنوز شرایط انقلاب اجتماعی در ایران کاملاً فراهم نشده است و بنا بر این ما در مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی سر میبریم و با بدو وظائف خود را با تشخیص این مرحله تنظیم کنیم. در شرایطی که نه جنبش وسیع طبقاتی وجود داشت، نه حرکت سیاسی عمومی و نه شکل های طبقاتی، تبعاً شرایط انقلاب اجتماعی هنوز آماده نبود. حد اکثر در صورت بوجود آمدن حرکت سیاسی عمومی میشد انتظار جزیی نسبه انقلاب سیاسی را داشت.

رویدادهای یکسال گذشته و خصوصاً گسترش مبارزات طبقه کارگر در چند ماه اخیر شرایط کلی را مساعدتر کرده است ولی کیفیتاً از نظر مرحله انقلاب اجتماعی تغییر نداده است. مبارزات کنونی طبقه کارگر در حال حاضر انعکاس وضع عمومی جامعه است و هنوز تا بعضی از آن شمار میرود. این مبارزات تا زمانی که کیفیت مستقل طبقاتی پیدا کند و ادامه و گسترش یابد راهی در پیش دارد که باید پیموده شود. مهمترین مضمون ایدئولوژیک مبارزات کارگران باید جهت مشخص طبقاتی کارگری پیدا کند. این امر تنها با پیدایش، رشد و گسترش شکل های طبقه، سندیکا، حزب، شورا امکان پذیر است. از این

* - "در باره انقلاب"، "مرحله تدارک انقلابی"، "انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی".

† - "سیاست خارجی چین و اندیشه مائوتسه دون"

جنبه خاص، مبارزات طبقه کارگر ما هنوز دچار کمبودهای اساسی است. اگر شوخی‌هایی شبیه " حزب طبقه کارگر " ، و " حزب کارگسـتران و دهقانان " چند روشنفکر آرزومند و بی‌مدعا را کنار بگذاریم ، باید اذعان کنیم که شکل طبقاتی کارگران ما در مراحل جنبشی است. اما اعتصابات اخیر و دامنه آنها نشان می‌دهند که این جنبش در حال رشد سریع است . حد اقل اینست که شماس‌های فیما بین کارگران آگاه و بین کارگران آگاه و روشنفکران کمونیست ، و امکان بهره‌برداری از وضع موجود، بسیار بیشتر از گذشته شده است . اینکه این نسوع شماس‌ها و همکاریها تا چه حد و به صورت چه نوع شکل خاص‌تر رسیده خواهد یافت غیر قابل پیش‌بینی است . قدر مسلم اینست که همه عوامل رشد وجود دارند . طبقه کارگر تحت استثمار ، امکان حداقل تحریک و وجود کارگران و روشنفکران آگاه و بحران عمومی، زمینه‌های رشد را از هر جهت مساعد ساخته‌اند . درست‌به‌همین جهت است وظیفه ما یعنی تدارک، زمینه‌سازی ، کمک به ایجاد تشکیلات و رشد و گسترش مبارزات از هر جهت مرموزتر شده است . وظائف مرحله تدارک نه تنها پایان‌نیافته بلکه به مرحله تحقق جدی و همه‌جانبه خود و امکان ابقای نقش بصورت ملموس و واقعی رسیده است . بنابراین این باید توجه داشت که دوران تدارک بسر نیامده و صورتات و توهماتی از این قبیل فقط میتواند منجر به بروز ضایعات و صدمات کمر شکنی شود شبیه آنچه که در سالهای گذشته اتفاق افتاد. تکرار میکنیم : ما در مرحله تدارک انقلاب سوسیالیستی هستیم . وظائف ما را تشخیص این واقعیت روشن میکند، نه سوابقاتی مانند انقلاب دموکراتیک سوئین باید بتواند ما را بدنیال بورژواهای " ملی " بکشاند و از انجام وظائف کمونیستی باز دارد ، و نه توهماتی مانند آمادگی شرایط انقلاب سوسیالیستی باید کار تمام نشده تدارک را پایان یافته تلقی کند و ما را به ماجراجویی و یا انفعال بکشاند. این تحرافات ، این شماربافی‌ها تنها دل‌کوبندگان خودفریب و مردم‌فریب را خرسند خواهد کرد ولی صربه‌واقعی را به جنبش کارگران و به انقلاب وارد خواهد ساخت . اگر در سالهای گذشته همه‌باین تشخیص رسیده بودند و شعار آماده بودن شرایط انقلابی را نمیدادند و اقدامات خود را منطبق با واقعیت و نیازهای جنبش میساختند، شاید از بسیاری از

نکست‌ها جلوگیری می‌شد. امروز نیز مجذوب در مقابل عظمت جنبش توده‌ای، نباید متد تحلیل طبقاتی را نفی کرد. باید فادر بود که در عین مشاهده وسعت بینظیر جنبش توده‌ای، ضعف‌های اساسی آن، مشخص نبودن مرزبندی‌های طبقاتی و فقدان تشکلهای طبقاتی زحمتکشان را مشاهده کرد و تصور ننمود که مرحله تدارک تمام شده و وارد مرحله آمادگی شرایط انقلاب اجتماعی شده ایم!

اما این واقعیت که با انقلاب اجتماعی هنوز فاصله داریم، نباید باین معنی تلقی شود که با هر نوع انقلابی فاصله است. سرنگونی رژیم پهلوی، نابودی بساط سلطنت و بقدرت رسیدن قشری دیگر - هر چند بطور موقت - بهر حال یک انقلاب سیاسی خواهد بود و امکان عملی شدن و فائده بخشی آن در تسریع و تسهیل انقلاب اجتماعی باید مورد توجه باشد، و دقیقاً همین جنبه است که وظیفه کمونیستها در مبارزه جهت سرنگونی رژیم و نابودی بساط سلطنت را مطرح می‌کند. چه بسا که برای فراهم آمدن کامل شرایط انقلاب اجتماعی، انقلابهای سیاسی متعددی در مسیر باشد. قرن ۱۹ اروپا نمونه‌های بیشماری از آنرا بدست می‌دهد. خوشبختانه در آن قرن تزهائی مانند انقلاب دموکراتیک نوین هنوز طرح نشده بود و تزهائی معادل آن، تزهائی " دولت تمام خلقی " و مهمات دیگر چنانچه باید و نباید افشاء شده بودند و کسی انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی را اشتباه و در هم نمی‌کرد. بهر حال قدر مسلم اینست که امروزه در ایران شا درک ضرورت امحاء سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم توسط زحمتکشان، تا انقلابی که باین جهت و در این جهت باشد، فاصله داریم. جنبش توده‌ای اخیر زمینه حرکت سریعتر در این جهت را بیشتر کرده است ولی خود حرکت زمانی انجام خواهد گرفت که برای آن کار و کوشش مشخص شود. پتانسیل وجود دارد، باید آنرا محقق کرد. باقی ماندن در بند توهم و داشتن این تصور که شرایط انقلاب اجتماعی آماده شده است بهمان اندازه گمراه کننده و ضربه زنده است که منفصل و سنا ناسی ماندن و بانتظار آماده شدن شرایط هستند.

وظیفه ماست که بادرک هدف‌نهایی خود به امر بسیج و تشکل کارگران بطور همه جانبه کمک کنیم. برقراری و گسترش تماس بسا طبقه کارگر و دامن زدن به مبارزات طبقاتی و کمک به تشکل مهمترین

وظیفه ماست. برای کمک به اعتلا مبارزات طبقه کارگر و برای تسهیل امر بیوند، از همه نوع شیوه مبارزه، از اقدامات مسالمت آمیز تا عملیات مسلحانه در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه بایستد استفاده شود. در عین حال درست بخاطر اعتقاد باین امر که مبارزه طبقه کارگر از مبارزه سیاسی و دمکراتیک عمومی جامعه جدائی ناپذیر است، شرکت در مبارزات سیاسی عمومی و مبارزات دموکراتیک مسا محتوای مشخص سمتگبری بسمت زحمتکشان را واجب میدانیم. طبیعی است که چنین مبارزاتی فقط با محتوای چپ مورد نظر خواهد بود. مبارزاتی که برآیند را بسوی زحمتکشان و سوسیالیسم و نه سرمایه داری و کاپیتالیسم، متمایل کند. دورنشستن از مبارزات توده ای اخیر، تحت این بهانه که اینها مبارزات مشخص کارگری نیستند، نوع مرگبار تری از انحرافات است که کمونیستها را به شما تا چنانی بیکاره بسدل خواهد کرد. بگوئیم تا در عین انجام وظائف اساسی خود در رابطه با مبارزات طبقاتی ویژه کارگران، با بقای وظائف دموکراتیک خود و شرکت در جنبش توده ای خلقها بمان و جهت دهی آن مبارزات ورزیم.

بامید آیشده

انتشارات

- ۱- پیرامون تعبیر مواجع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره بروسه نخانس (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است).
- ۳- بروسه نخانس ، تبادل نظر بین سازمان چریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینسم ، تبادل نظر... (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسه دون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مرحله نادرک انقلابی.
- ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والید - سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی برگذشته و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادیبخش فلسطین).
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول).
- ۱۳- مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .
- ۱۴ - نشریه رهائی - شماره های ۱ و ۲ و ۳ .

نشانی پستی

BOX 4076
17104 SOLNA
SWEDEN

نشانی بانکی

POSTGIRO 857272-9
SWEDEN